



رهائی

سال دوم شماره ۴۴

سه شنبه ۲۸ مردادماه ۱۳۵۹

بها ۲۰ ریال

در این شماره :

● انتخاب نخست وزیر

● نگاهی به سیاست آموزشی رژیم

● سیر مشروطه طلبی در ایران (۱)

● بحران امپریالیسم امریکا

● انقلاب فلسطین - دستاویزی برای عوام فریبی
هیئت حاکمه

و ...

انتخاب نخست وزیر

سکاندار جدیدی برای نجات کشتی به گل نشسته جمهوری اسلامی

طی یک ماه گذشته، ماه رمضان، تضادهای جناحهای حاکم (خرده بورژوازی ناشوان و بورژوازی دست دوم ایران) بر سر گزینش نخست وزیر، تشکیل دولت جدید و لاجرم دستیابی به یکی از مهمترین اهرمهای قدرت به اوج های جدیدی رسید. در آغاز چنین مینمود که حزب جمهوری اسلامی میروند تا یکبار برای همیشه به حاکمیت دوگانه کنونی پایان دهد و قدرت را یکپارچه در اختیار خود بگیرد. اما هر قدر از زمان این کشمکش ها گذشت بیش از پیش آشکار شده که دور کسالت بار بازی قدرت همچنان (و تا حل نهایی تضاد) دوام خواهد یافت. در ابتدا خرده بورژوازی برای بیرون راندن بورژوازی از مدار قدرت آنچه در توان داشت بکار برد؛ در این رهگذر برای درهم کوبیدن جناح با اصطلاح لیبرال هیئت حاکمه (و به تبع آن "جبهه ملی")، مصدق هم ازگزند حملات حزب جمهوری اسلامی و خمینی در امان نماند و از زبان کودتاگران کهنه کاری چون آیت رکیک ترین دشمنانها نشراری شد. در این میان و جالب تر از همه موضعگیری صریح خمینی بود. خمینی طی سخنرانی های متعدد چنین وانمود کرد که مقطع کنونی بی شبهات بدوران مصدق نیست. درواقع جوهر کلام آیت الله خمینی این بود که بنی صدر در سازش با مجاهدین میخواهد همان قضیه مصدق - کاشانی - حزب توده را تکرار کند. گرچه چند هفته بعد بنی صدر فاش کرد که:

"برای اینکه نگویند قضیه مصدق و کاشانی پیش میآید، احمدآقا را معرفی کردم". (انقلاب اسلامی ۱۸ مرداد ۵۹)

با اینحال مجاهدین نخستین نیروئی بودند که آماج سختترین حملات خمینی قرار گرفتند.

خرده بورژوازی حاکم پیش از این نیز اکثریت اعضای شورای انقلاب را راهی مجلس شورای اسلامی کرده بود و اینک زمان آن بود که با "تمفیه ناب" مجلس را یکجا در اختیار بگیرد و جایگاه خود را در حاکمیت بیش از پیش تحکیم بخشد. لیکن هر قدر از زمان کشمکشها گذشت بوضوح نمایانتر شد که همچون گذشته بدلائل مختلف (و از جمله مهمترین آنها یعنی ناتوانی تاریخی خرده بورژوازی در تسلط کامل و بلامنازع بر اهرمهای قدرت در قلمروهای سیاست و اقتصاد) خرده بورژوازی قادر نخواهد بود بورژوازی را یکسر از مدار قدرت دور کند. ابتدا ضربه های این تضادها رو به کاهش

نهاد، رفته رفته کندتر شد و اینک با انتخاب محمدعلی رجائی به نخست وزیری بنظر میرسد که دوران حاد دیگری به سر رسیده و در دور کسالت بار کنونی، وارد مرحله جدیدی از تضادها و کشمکشهای جناحهای حاکم شده ایم. لیکن مرحله ای که نخستین دور آن اکنون بی پایان میرسد، دارای مشخصه هائی است که اگر نه کاملاً، دست کم تا حدودی آنرا از مراحل پیشین متمایز میسازد؛ چرا که شدت یابی تضادها در مرحله ی یاد شده چندان شتاب گرفت که بهیچ عنوان با مراحل قبلی قیاس پذیر نبود. این مرحله را میتوان به عنوان مرحله ای که در آن اختلافات و تضادهای درونی هیات حاکمه بحرین ترین صورت ممکن جلوه گر شده نشان زد. در رژیمهای ارتجاعی و دیکتاتوری هیات حاکم (ولاجرم

جناحهای مختلف آن) نهایت کوشش خود را بکار میبرند تا خبری از تضادهای درونی آن به بیرون درز پیدا نکنند. در واقع اینگونه رژیمها در شرایط حاکمیت آرامش نسبی بر جامعه میکوشند با یکپارچه قلمداد کردن هیات حاکمه تصویری شکستناپذیر و بی خدشه از رژیم برای مردم ترسیم کنند. از سوئی از اوجگیری مبارزه طبقاتی در عرصه جامعه برای چند صباحی هم که شده جلوگیری کنند و از سوی دیگر یکپارچگی اردوگاه ضد انقلاب را در برابر اردوگاه انقلاب حفظ کنند. رژیم سابق نمونه بارز اینگونه رژیمها بود.

تا اواسط سال ۵۹ مسالهی چگونه "حکومت کردن" و تضادهای ناشی از آن بیشتر در قالب الفاظ بی معنا، مبهم و دو پهلویی چون "تمرکز"، "عدم تمرکز"، "دولت نمیتواند تاجر خوبی باشد" و غیر آن خودمایی میکرد. آنگاه با اوجگیری جنبش خلق، و ضعف و ناتوانی رژیم در اعمال حاکمیت مطلق بر جامعه، زخمهای کهنه بالایی ها سرباز کرد و خبرها یکی پس از دیگری به بیرون نشست کرد تا جاییکه "هر یک از" جناحهای حاکم میکوشید برای ترسای خود و کوبیدن حریف و در نتیجه نجات حاکمیت در حال سقوط، طرف مقابل را مورد شدیدترین حملات قرار دهد. خیمه شب بازی مذاکرات علی و رادیو - تلویزیونی نمایندگان مجلس شاه و بی آینده های آن گواه روشن این مدعاست. در واقع فشار "بائینی ها" (که دیگر نمیخواهند) و ضعف "بالایی ها" (که دیگر نمیتوانند) وضعیتی را سبب میشود که در کشورهای زیر سلطه امپریالیسم (یا سرمایه داری وابسته) که در آنها دیکتاتوری امری نهایی

و «دوکراسی» امری کدر است، از سوی بسیاری محافل چپ و مترقی حاکمیت دمکراسی نامیده میشود. به بیسازان روشنتر، حاکمیت پاره‌ای از آزادیها در اینگونه جوامع نه به دلیل حاکمیت دمکراسی بلکه به علت ضعف حاکمیت سیاسی است. در این خصوص، هیچ تفاوتی میان رژیم کنونی و رژیم شاه نیست. در چنین اوضاعی حکومت‌ها نه تنها از میزان سرکوب خود نمی‌کاهند بلکه به دلیل تغییر شرایط با توسل به شیوه‌های جدید حتی بر شدت حملات سرکوبگرانه‌ی خود می‌افزایند. منتهی چنانکه گفته شد، همپای تغییر شرایط بکاربردن شیوه‌های قدیمی سرکوب هم اساساً ممکن نیست. رژیم شاه همان کسانی را که سابقاً در شکم‌گاه‌ها نابود میکرد اینبار حتی به تعداد وسعتر در خیابانها به گلوله می‌بست.

بهر حال در ماهی که گذشت، ماه رمضان (که بخودی خود برای هیأت حاکمه ماه پر معنایی است)، میثاقهای وحدت برای چندمین بار بکناری نهاده شده و هر دو جناح حاکم کوشیدند در بازی قدرت با توسل به انواع شیوه‌ها رقیب را از میدان بدر کنند. بنی صدر در اجتماع طبقات مردم در مسجدالحواد و میدان رضائی‌ها اظهار داشت که:

"برخی بمن میگویند مشکلات را با مردم در میان مگذار، آنها ناامید میشوند." (انقلاب اسلامی ۲۵ مرداد ۵۹) و نمایندگان مجلس شورای اسلامی اعتراض کردند که اظهار نظر بنی صدر در مورد رجائی و نیز نامه‌ی رئیس جمهوری به مجلس در خصوص نخست وزیر رجائی

"قبل از آنکه... در مجلس مطرح شود از اادیوتلوویزیون ظهور و بخش شد. چطور ما هم باید مثل سایرین (بخوان مردم) از رسانه‌های گروهی از این مسئله اطلاع پیدا کنیم و عازباً شیم از توضیح بمردم که چرا در جریان مسائل حساس مملکت نیستیم." (جمهوری اسلامی ۲۵ مرداد ۵۹)

بنی صدر برای آنکه نشان دهد نخست وزیر جلال‌الدین فارسی (نامزد محبوب حزب جمهوری اسلامی و دشمن شماره‌ی یک بنی - صدر) "فاجعه‌ی بزرگی" برای کشور و جمهوری اسلامی است، به میان "مردم" رفت، بهر مسجد و ده‌کوره‌ای سرک کشید و تفسیری "نویس" (و صد البته ملال انگیز) از واژه‌ی مستکبر و مستکبران بدست داد. در این بین روحانیت هوادار بنی صدر نیز دست بکار شد. آیت‌الله محی‌الدین انواری یکی از سردمداران روحانیت مبارز تهران با زیرکی خاصی از نمایندگی مجلس استعفا کرد، و سپس چنان که انتظار میرفت چند روز بعد برای حفظ وحدت کلمه استعفای خود را پس گرفت. علامه‌ی نوری در "مدرسه‌ی شهدا" مردم را واداشت تا مرگ بر آیینست گویان به خیابان‌ها بریزند. از سوی دیگر جناح مقابل هم بیکار ننشست. بهشتی، رفسنجانی، خامنه‌ای یعنی سران حزب جمهوری اسلامی و شمار بزرگی از آخوندهای هوادار نیز به مساجد رفتند و تا توانستند در مذمت "ملی گرایشی" و ملی گراها و لیبرال‌ها و جز اینها داد سخن دادند. برخی سفارتخانه‌های ایران در خارج مورد هجوم هواداران حزب جمهوری قرار گرفت و صادق قطب‌زاده مورد سختترین حملات

مطبوعاتی واقع شد تا بدانجا که مجبور شد برای توضیح در مورد عملکرد خود در وزارت خارجه در مجلس حضور یابد. اعتبار نامه‌ی تیمسار ناهنتشاهی، فرماندهی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی و ایضا اساندار خوزستان، جناب سید احمد مدنی که تا دیروز برای کشتار خلق عرب مورد اعتماد رژیم بود لغو شد و حتی اکثریت نمایندگان هیئت حاکمه در مجلس خواستار بازداشت و محاکمه‌ی وی شدند. دفتر جبهه‌ی ملی و روزنامه‌ی با مداد به تسخیر جوانان موحد (!) و مسلمان در آمد و اعتبار نامه‌ی خسرو قشقائی که تا دیروز دوست خمینی و هیأت حاکمه بود بعنوان جاسوس سیا و ساواک رد شد. بار دیگر افشاگری گام به گام رژیم، بنا به مقتضیات روز در مورد مهره‌هایی که اکنون باید به کناری گذاشته میشدند، باب شد. روزنامه‌های هر دو جناح زشت‌ترین دشنامها را بار هم کردند تا بدانجا که صدای خمینی هم در آمد. اما در این میان جالب‌تر از همه تعبیری است که خمینی، بعنوان مطل جناحهای حاکم، از این تضادها و جلوه‌های خارجی آن بدست داد. خمینی در صبح روز عید فطر در حضور سفیران کشورهای اسلامی اظهار داشت که سخنرانیهای بنی صدر رئیس جمهوری، رفسنجانی رئیس مجلس، بهشتی رئیس دیوانعالی کشور و موسوی اردبیلی دادستان کل کشور در میان مردم و در مساجد در واقع نشانه‌ی محبوبیت این دسته در میان مردم و وحدت بین ملت و دولت است. در حقیقت خمینی بعنوان کسیکه میکوشد خود را در ماورای طبقات و تضادهای طبقاتی قرار دهد، بطور دیگر سعی کرد تا القاء شبهه و تزریق شعور کاذب در ذهنیت مردم همچنان به توهم مردم نسبت به حقانیت رژیم کنونی دامن بزند.

در هر حال روند جریاناتی که به نخست وزیر رجائی منتهی شد نشان میدهد که بنی صدر اینبار هم - برغم تلاشهای فراوان جناحش - نتوانست در بازی قدرت توفیقی بدست آورد. بنی صدر گفته بود:

"اینکه گفتند ما میثاق بستیم و بعد میثاق را شکستیم این دروغ است، ما هیچوقت میثاقی را که بستیم نشکستیم، میثاقی هم این نبود که ما با هم نشسته باشیم و گفته باشیم بنقدر سهم شما و بنقدر سهم فلان. یک قرارهایی گذاشتیم برای رعایت شدن که کسی از آن خط اخلاق بیرون نرود همین."

(انقلاب اسلامی ۱۸ مرداد ۵۹)

در واقع سخنان بنی صدر حقیقتی است که وارونه بیان شده است. عبارت دیگر هنگامی میثاق‌ها شکست و اصول اخلاقی بجزیر پا گذاشته شد که هر یک از دو جناح کوشید سهم بیشتری بدست آورد. محمدعلی رجائی که همچون همپالکی دیگر خود دکتر حسن حبیبی، که تنها با باز کردن "سرکتاب" و آمدن آیه‌ی لاتقربوا الزنا (به زنا نزدیک نشوید) (جمهوری اسلامی ۱۹ مرداد ۵۹) از نامزدی نخست وزیر چشم پوشیده بود، در بی‌لیاقتی، بی‌هویتی و دست‌نشانده‌گی کم مانند است و تنها نظیرش را میتوان در میان شاهان فاجار یافت، در نخستین مصاحبه‌ی تلویزیونی خود تعریفی از

نگاهی به سیاست آموزشی رژیم

در آستانه گشایش مدارس

فرهنگی نیز همچون سایر زمینه‌ها تداوم نیافته و جهش نگیرد، پس از طی مرحله بحرانی و فروکش کردن شرایط انقلابی به بیراهه می‌رود و بار دیگر به فرهنگ سرمایه‌داری و نظم کهن در درون خود اجازه‌ی رشد میدهد زیرا فقدان تلاش آگاهانه در جهت حفظ و گسترش دستاوردهای انقلاب موجب استقرار عادات کهن در تمام زمینه‌های تولیدی آموزشی و غیره (گرچه با تغییرات ظاهری) میشود.

در جریان انقلاب سیاسی سال ۵۷ شاهد تبلور و شکوفایی حرکت توده‌ای و نوآوری‌های خاص در آن مقطع زمانی بودیم. خواست مشارکت توده‌ها در اداره‌ی امور در تمام زمینه‌ها و استقبال از تشکیل شوراهای در آن شرایط ویژه از جمله این دستاوردها بود. اما هیات حاکمه بمطابق ترمز بر حرکت توده‌ها سریعاً اقدام به سرکوب اساسی‌ترین خواست کارگران و زحمتکشان یعنی مشارکت در اداره‌ی امور واحدهای تولیدی و آموزشی و غیره کرد. هیات حاکمه از ابتدای نسبت به مسائل آموزش و پرورش حساسیت بخرج میداد زیرا بدرستی تشخیص داده بود که یکی از مراکز انفجاری آینده همین مدارس خواهند بود. وجود ۸/۶ میلیون دانش‌آموز در شرایط بحران زده‌ی ایران و تامین نیازمندیهای فنی و تربیتی آنها بخودی خود مشکل عظیمی برای رژیم بود چه رسد به اینکه مراکز آموزشی نیز بدلیل موقعیت خود، در دوران قیام و شرایط فعلی اشان بیکی از کانونهای مبارزه‌ی طبقاتی تبدیل شوند. بدون شک رژیم تمام کوششهای خود را بکار بست که از این اتفاق جلوگیری کند. اما در عمل در سال گذشته در این زمینه چندان موفق نبود گرچه در همان زمان نیز برخی اخراج‌ها بویژه در مورد کسانی که کشتار خلق‌های کرد و ترکمن تعدادی از معلمین و دانش‌آموزان رزمندگان را نیز از پای در آورد. ولی هیات حاکمه در مقابل حرکت‌های دانش‌آموزی در مدارس و پیشرفت چشمگیر مبارزات سیاسی آنها که همگام با تلاش معلمان مترقی و آگاه صورت میگرفت دست بعقب نشینی، تا مقطع حوادث دانشگاهها در خرداد ماه، زد. واضح است که برنامه‌ی سال تحصیلی آینده در ذهنیت عقب مانده و کوچک سرمدمداران رژیم در حال شکل گرفتن است. برای تحقق اهدافی که هیات حاکمه در نظر داشت اقدامات همه جانبه و متعددی باید صورت میگرفت. طبقاً با قدرت گرفتن جناح خسرو بورژوازی در هیات حاکمه ابتکار عمل بدست نهادهای متعلق باین قشر اجتماعی افتاد. از ابتدای تابستان جهاد سازندگی و انجمنهای اسلامی و مراکز فرهنگی سپاه پاسداران

با نزدیک شدن سال تحصیلی وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی به شتاب ارتجاعی خود در جهت باطل‌ساز پاکسازی این وزارتخانه از عناصر "منحرف" افزوده است. در هفته‌های اخیر معلمان مترقی بیشتری اخراج و یا مجبور به استعفا شدند. البته وزارت آموزش و پرورش به اخراج معلمان مترقی اکتفا نکرده و با گرفتن تعهد از اولیای دانش‌آموزان بهنگام ثبت نام، و برخی اقدامات دیگر تلاش مذبحخانه‌ای میکند که قدرت خود را در مراکز آموزشی تثبیت کند. از آنجا که این تغییرات بنام "انقلاب فرهنگی" و بدنبال حمله به دانشگاه در خرداد ماه اخیر رخ میدهد و این امکان هست که توده‌های زحمتکش ما بخاطر رنجی که از تبعیض طبقاتی در زمینه آموزش و پرورش احساس میکنند، فریب این اقدامات دولت را بخورند، بنابراین ابتدا مفهوم انقلاب فرهنگی را بمنظور افشای جنبه‌ی عوامفریبانه‌ی اقدامات جمهوری اسلامی بیان خواهیم کرد.

بر خلاف تصور هیات حاکمه که در پس شعار انقلاب فرهنگی و پاکسازی وزارتخانه‌ها، پرورش نیروهای مترقی و تحمیل فرهنگ ارتجاعی و ضد علمی دوران ما قبل سرمایه‌داری را برنامه‌ریزی میکند، مفهومی که از فرهنگ بطور کلی استنباط میشود، در واقع آن پدیده‌ای است که جوانب مختلف روبنایی اعم از اخلاقیات، سنن، مذهب، نظام آموزشی و... را دربر میگیرد. این مجموعه بشکلی ارگانیک در جهت قدرت‌گیری و استحکام طبقه‌ی حاکم جریان می‌یابد و خود توجیه‌کننده و حافظ روابط تولیدی مسلط در جامعه میگردد. مهمتر آنکه فرهنگ مسلط بر جامعه در ذهن اکثریت توده‌ها جاودانه تلقی میشود و بدین ترتیب دست طبقه‌ی حاکم را در استثمار هر چه بیشتر زحمتکشان باز میگذارد. طبقه‌ی حاکم از طریق ارگانهای تبلیغاتی خود و با استفاده از ناآگاهی توده‌ها فرهنگ خاص خود را در تمام زمینه‌ها در جامعه رواج میدهد. بدون شک نظریه‌پردازان نظام سرمایه‌داری نیز از این امر مسلم تاریخی که "فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقات حاکم است" غافل نبوده و بطور سیستماتیک با تدوین برنامه‌های آموزشی مورد نیاز سرمایه‌داران و به اجرا در آوردن آنها، در تداوم بخشیدن باین ناآگاهی مشارکت مستقیم دارند.

اما از سوی دیگر هنگامیکه جنبشهای اجتماعی به یکبار موجودیت نظام حاکم را مورد سؤال قرار داده و از بطن خود توده‌های رزمندگانه بشرکت فعال و مستقیم در تمام امور جامعه (در عرصه‌ی سیاسی، سازماندهی تولید، سازماندهی مبارزه) میکشاند، شعور جامعه بطور کلی دچار دگرگونی میشود. ولی چنانچه این حرکت ناگهانی توده‌ها در عرصه‌ی

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان؛ انقلابی دگر باید

ابتکار عمل را در مورد استخدام و معرفی نورچشمیهای خود برای ادامهی کلاسهای تابستانی تقویتی سوادآموزی در دست گرفتند. جناب رجایی وزیر سابق آموزش و پرورش و نخست وزیر کنونی میگوید:

"من مخالفین سیاسی خود را بعمل دعوت کس کرده و میکنم و از آنها میخواهم که کمتر انتقاد کنند و آنانکه معتقدند ما کمتر به مردم خدمت میکنیم بیایند و امکاناتشان را در خدمت مردم قرار دهند." (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

اما ایشان حتما مطلع هستند که برای تدریس در کلاسهای تقویتی و سوادآموزی که در ظاهر از سوی آموزش و پرورش اما در اصل توسط نظریه پردازان "انقلاب فرهنگی" سازمان یافته باید از هفت خوان "اسلام" گذشت تا اجازهی تماس با دانش آموزان و سوادآموزان را یافت. گذشتن از این خوانها تنها مختص به کارهای داوطلبانه نیست. از همان ابتدای تابستان طی بخشنامه های مختلف از افرادی که تازه به استخدام آموزش و پرورش درآمده بودند خواسته شد که برای مصاحبه (!) بمراکز مربوطه مراجعه کنند حتی افرادی که از سوی ادارات نواحی آموزش و پرورش برای استخدام معرفی میشدند میبایستی تأییدنامه ای انجمن اسلامی مدرسه، کمیته ی پاکسازی ادارات نواحی آموزش و پرورش و انواع و اقسام سفارشهای دیگر را با خود همراه میبردند. در مقابل افراد یاد شده پرسشنامه ای گذاشته میشد که دقیقاً بدون کم و کاست تفهیش عقاید قرون وسطایی را در ذهن نداعی میکرد، پرسشهایی از قبیل:

- نظرتان را در مورد گروه های چپی بنویسید.
- در مورد معاهدین چه فکر میکنید؟ آیا التفاطی نیستند؟
- اقتصاد توحیدی باید بر چه پایه ای استوار باشد؟
- فکر میکنید نوار دکترا بیت واقعیت داشته باشد؟... و غیره

طبیعی است که طفره رفتن از پاسخ بیکی دو سؤال محتمل است ولی مجموعه ای این سؤالات باضافه ی مصاحبه های شفاهی بعلاوه معرفیهای مذکور بالاخره تا حدود زیادی روشن میسازد طرف "قابل اطمینان" است یا نه؟ بویژه آنکه بهانه ای استخدام این عده نه رفع کمبود معلمان در رشته های فنی بلکه ترویج ایدئولوژی اسلامی و جلوگیری از "انحراف" دانش آموزان است! البته بقول مسئولان آموزش و پرورش "برای تغییر بنیادی مسائل تعلیم و تربیت معلمان دوره های آموزشی و یا سمینارهای تزکیه و بازآموزی انقلاب فرهنگی" نیز در عرض تابستان گذاشته شد. بدون شک این دوره ها نه در خدمت بازآموزی و نوکردن روشهای تدریس بلکه با توجه به برنامه های ارائه شده در جهت مسخ کردن معلمان تشکیل میشود. این دوره ها عمدتاً با همکاری مرکز فرهنگی سپاه پاسداران برگزار شد. گفتنی است که بیسیان اداره های آموزش و پرورش در نواحی جنوبی شهر و کمیته ها و مرکز سپاه پاسداران ارتباط بسیار نزدیکی برقرار است که بطور قطع از این ارتباط برای شناسایی دانش آموزان و معلمان فعال سیاسی استفاده میشود.

رژیم جمهوری اسلامی که سخت در مدد تثبیت خود است

دست به هر اقدام سنجیده و سنجیده ای میزند تا پایه های حکومتی خود را تحکیم بخشد چنانکه در زمینه ی آموزش و پرورش نیز اعلام کرده است که قصد دارد مدارس را دو سره کند، دوره ی شبانه ی هنرستانها را منحل کند، پوشیدن لباس متحدالشکل برای معلمین زن را اجباری کند، از تدریس معلمین زن در دبستانهای پسرانه و معلمین مرد در دبیرستانهای دخترانه جلوگیری بعمل آورد، بدون تغییر کتابهای درسی نظام آموزشی را تغییر دهد، "بخاطر اینکه وحدت بین جوانان از بین برده نشود در راهروهای مدارس از چسباندن پوستر جلوگیری کند" (بخشناهی آموزش و پرورش ۱۳۵۸/۱۰/۶)، و در نهایت قصد دارد به بهانه ی "انقلاب فرهنگی" تفتت و بی برنامه گی خود را در اقتصاد به حیطة فرهنگی نیز منتقل کند تا توده های زحمتکش و کارگران را کاملاً غامی کرده و آنها را به طغیان بکشاند!

فرزندان زحمتکشان و کارگران بخوبی میدانند که قصد از دوسره کردن مدارس در حالیکه کمبود ۵۰ هزار معلم بخوبی احساس میشود، و با انحلال دوره ی شبانه ی هنرستانها از ابداعات رژیم جمهوری اسلامی برای حل بحران بیکاری و "افزایش درآمد دولت" است چرا که بدین ترتیب این فرزندان از امکانات شغلی و تامین مخارج خانوادگی خود محروم میشوند. طبیعتاً جای خالی آنها توسط دیگران پر شده و یا بنحو دیگری جبران میشود. اما آنچه که نصیب خانواده های زحمتکش میشود جز "درد و رنج و فقر" نخواهد بود.

رژیم جمهوری اسلامی بدون برنامه ریزی و بدون در نظر گرفتن امکانات خود مصمم است ترکیب مدارس را بکلی بهم ریخته و طبق ضوابطی که بر پایه ی ندانم کاری (!) استوار است از دانش آموزان بر حسب منطقه ی سکونت ثبت نام بعمل آورد. با توجه به ناخوانایی تعداد مدارس با افزایش جمعیت بویژه در جنوب شهر تهران نمیتوان تنها به مدارس محلی برای بهبود کیفیت آموزش این مناطق اکتفا کرد چه رسد به اینکه تنها راه حل را در تغییر ترکیب دانش آموزان دید. باید گفت علت اصلی این تغییرات نه ارتقای شرایط آموزش زحمتکشان بلکه در اساس قطع ارتباط دانش آموزان با یکدیگر در آغاز سال تحصیلی است تا نتوانند تاکتیکهای مبارزاتی خود را سریعاً و همسو بکار ببندند. رژیم میدانند ارتباط دانش آموزان از این رهگذر دچار خلل شده و مدت زمانی برای پا گرفتن حرکت های ویسوازی دانش آموزان طول میکشد. این مدت زمان خود به رژیم فرصت وارد آوردن ضربات بیشتری را میدهد. در ضمن رژیم جمهوری اسلامی با گرفتن تعهد از اولیای دانش آموزان که همراه با قول و وعده ی اعمال کنترل شدید بر دانش آموزان در مدارس است (با خود نشریه، اعلامیه، و اوراق ضالهای دیگر! بمدرسه نیاورند، تبلیغ نظرات سیاسی خود را نکنند، هرگونه فعالیت فوق برنامه ی خود را زیر نظر معلم پرورشی - بخوانید نماینده ی سپاه پاسداران یا حزب جمهوری اسلامی- انجام دهند باضافه ی اخراج معلمین مترقی و آگاه در واقع قصد برقراری جو اختناق و سرکوب در جامعه را دارد. درحالی که او جگیری و سابقه ی مبارزاتی دانش آموزان و معلمان مبارز

استخدام مزدور برای ارتش!

"مدت معینی" استخدام میشوند. از این نظر خیال فرماندهان نیز از جنبه‌ی پیوستن این مزدوران به نیروهای انقلابی راحت است، زیرا افشاری جنایت پیشه، قاتل، فاسد، پست که بخاطر پول انسان میکشد، داوطلب انجام اینکار میشوند و روشن است که چنین افرادی راهی بمیان نیروهای انقلابی ندارند.

در گذشته نیز میتوان مثالهایی را در مورد استخدام مزدور عنوان کرد. مثلاً مزدورانی که توسط رژیم قبلی زیمبابوئه برای کشتار مبارزین انقلابی سیاه پوست استخدام میشدند. مثال دیگر ارتش انگلستان است که تمامی پرتل خود را بر اساس داوطلبانه استخدام کرده و با "حقوق مکفی" برای کشتار مبارزین ضد امپریالیست ایرلندی اعزام میکند. چرا راه دور برویم؟ مثال نزدیکتر را میتوان از دوران رژیم شاه زد، زمانی که سربازان با "حقوق مکفی" و برای "مدت معینی" به عمان فرستاده میشدند تا به کمک سلطان قابوس رفته و تاج و تخت او را از گردن انقلابیون حفظ کنند.

حال نیمسار امریکایی، فلاحی نیز قدم در اینراه برمیدارد و قطعاً دلیل او هم بی شباهت به دلایل فوق نیست. وی تا کی میتواند ارتش را در مقابل خلق کرد قرار دهد و نگران فروپاشی آن باشد؟ سربازان و درجه‌دارانی که به کردستان فرستاده میشوند بدون شک، با خلقی که برای حقوق اولیه یعنی خودمختاری و دموکراسی مبارزه میکند احساس همبستگی میکنند و علت فرارها از ارتش چیزی جز این نیست. کاریجایی رسیده که فرماندهی ارتش در صدد استخدام مزدوران برآمده است تا شاید باین وسیله مدت طولانیتری از نظام سرمایه‌داری محافظت کند. ولی اگر ارتش شاه توانست جنبش انقلابی را در عمان سرکوب کند (که نتوانست)، اگر امپریالیسم انگلستان قادر به سرکوب مبارزین ایرلندی بود (که نیست)، ارتش

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی مورخ ۱۹ مرداد تحت عنوان "امام از نیروهای مسلح اظهار رضایت نمودند" خبر از ملاقات تیمسار شاهنشاهی فلاحی، که در ویتنام نیز بیاری امپریالیسم امریکا شتافته بود، با آیت‌الله خمینی می‌دهد. بعد از ملاقات فلاحی اظهار داشته است:

"ارتش جمهوری اسلامی ایران آماده است گروه کثیری را بطور داوطلب برای مدت معینی با حقوق مکفی استخدام نماید. داوطلبان میتوانند بمراکز لشکرها مراجعه نمایند که این امر بمنظور تقویت نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران خواهد بود." استخدام داوطلبانی افراد برای مدت معین و با حقوق مکفی، دقیقاً شرایطی است که یک سرباز مزدور دارد. حال علت این امر چیست؟

ارتشهایی که بر اساس خدمت اجباری سربازگیری میکنند، معمولاً در برخورد با جنبشهای انقلابی از هم فروپاشیده و تحلیل میروند و هرچه جنبشهای انقلابی بیشتر اوج میگیرند فشار سربازان و پیوستن آنها به نیروی انقلابی نیز افزونتر میشود. نمونه‌ی اینرا در همین کشور خودمان نیز میتوانیم مشاهده کنیم. در دوران قبل از قیام ۲۲ بهمن هرچه نظامات خیابانی و اعتصابات گسترده‌تر میشد، بر تعداد سربازانی که از ارتش شاهنشاهی فرار میکردند و به مردم میپیوستند اضافه میشد.

علت این امر نیز اینست که سربازان وظیفه‌علتی برای کشتن هموطنان خودشان که میتوانند شامل مادر و پدر و خواهر و برادر خودشان نیز باشد نمی بینند. به این دلیل و برای جلوگیری از این مسأله بعضی از ارتشهای جهان اقدام به استخدام مزدور میکنند که اولاً "داوطلبانه" حاضر به کشتار هستند، ثانیاً اینکار را برای "حقوق مکفی" انجام میدهند و ثالثاً برای هدف مشخص و یا جنگ مشخص مورد نیاز هستند و در نتیجه برای

استقلال؟!!

استقلال اولین جزء شعار "استقلال - آزادی جمهوری اسلامی" بود. توده‌های مرگ زحمتکش که فقر، ذلت و بدبختی خود را بدرستی با حاکمیت امپریالیسم عجین میدیدند، فریاد استقلال برآوردند. حاکمین جدید نیز از این خواست بحق توده‌ی مردم آگاه هستند ولی آنجا که خواست و توان برآوردن آنرا ندارند سعی میکنند با انواع و اقسام تبلیغات و مدتی هر چند کوتاه مردم را با توهم استقلال سرگرم کنند.

استقلال زعمای قوم را میتوان با رقم ۲۴۰۰۰۰ قلم کالای وارداتی سال گذشته محک زد. اندکی توجه به اطراف و اکناف و به آنچه مصرف میکنیم میزان استقلال را نشان خواهد داد. از پنیر بلغاری تا روغن هلندی، از رادیوی آلمانی تا گوشت استرالیایی، از جای هندی تا قهوه‌ی سنگاپوری، از مسدود چینی تا قلم امریکایی، از کاغذ اطریشی تا لیوان کرمانی، از اتوبوسهای واحد رومانی تا موتور ژاپنی همه و همه گویای "استقلال" ادعائی زعمای قوم است. بد نیست نگاهی به یک قلم آمار از زبان سخنگوی بنادر کشتیرانی بیداریم. وی با کمال افتخار اعلام میدارد که رقم نخلیه‌ی کالاها در هفت بندر کشور در تیرماه گذشته یک میلیون و ۱۶۷ هزار تن کالا بوده که نسبت به ماه مشابهی سال گذشته ۵۲۱ هزار تن افزایش پیدا کرده (روزنامه‌ی بورس ۱۴ مرداد ۵۹) این رقم در تیرماه ۵۸ مقدار ۶۴۶ هزار تن بوده یعنی درصد افزایش آن نسبت به سال گذشته ۸۰٪ بوده است. آیا باز هم رژیم جمهوری اسلامی ادعای قطع وابستگی را دارد؟ بغرض که چنین باشد چه کسی باور میکند؟ ارقام گویا هستند.

تیمسار فلاحی نیز قافله‌ی در به سرکوب مردم خواهد بود.

بحران امپریالیسم آمریکا

انتخابات ریاست جمهوری و مسئله ایران

با اوجگیری کارزار انتخاباتی در آمریکا و مبارزات انتخاباتی شدید بین دو حزب عمده بورژوازی این کشور، دمکرات و جمهوریخواه، بسیاری از مسائل دیگر تحت الشعاع قرار گرفته‌اند. مسأله ایران که از جملی پیش‌به‌مسأله‌ی عمده‌ی جدال بین نیروهای سیاسی تبدیل شده بود، اکنون منظر می‌رسد که تا حدود زیادی جای خود را به مسائل دیگر داده است. حتی مسأله‌ی افغانستان که تا دو ماه پیش حساسترین مسأله‌ی سیاسی روز بود، اکنون تحت الشعاع مسائل داخلی آمریکا قرار گرفته و حداقل آنکه موضوع عمده رادر محادلات سیاسی انتخاباتی تشکیل نمی‌دهد. دلایل این امر را باید اساساً در اوضاع داخلی آمریکا و مشکلات جهان سرمایه‌داری جستجو کرد.

آغاز دهه‌ی ۸۰ مصادف بود با شکل‌گیری بحران شدید اقتصادی در آمریکا که هم مولد بحران سرمایه‌داری جهانی است و هم تأثیرات ویژه‌ی خود را بر اوضاع اقتصادی سرمایه‌داری جهانی باقی می‌گذارد. سرور این بحران البته از قبل قابل پیش‌بینی بود، منتهی نکته‌ی مهمی که امروز قابل شرح است بی‌فایده مانده همی راه حلهای بورژوازی بحران بحران و برعکس وسعت یابی بی سابقه و تعمیق بحران کسبی است. آثارهای اقتصادی نشان می‌دهد که طرف‌چند ماه گذشته آهنگ رشد تولید ناخالص ملی در آمریکا مرتباً بر نزولی پی‌موده است و این نکته خود بیان بارز رکسود اقتصادی در این کشور است. توقف و یا کاهش فعالیت‌های تولیدی بویژه در بخش صنایع اتومبیل‌سازی، فولاد و ساختمان از همه چشمگیرتر بوده است. کمیانی عظیم اتومبیل‌سازی کرایسلر که سومین بنگاه تولید اتومبیل آمریکا است علیرغم کمک‌های دولتی تقریباً با ورشکستگی کامل مواجه شده است. از گزارش‌های مختلف چنین برمی‌آید که وضع انحصارات دیگر در این رشته نیز با گرایش مشابهی روبرو است. در آخرین گزارش‌های اقتصادی، کمیانی جنرال موتورز، بزرگترین کمیانی اتومبیل‌سازی آمریکا و جهان، اعلام کرد که در ادامه‌ی رکود فعالیت‌های تولیدی این شرکت، در سه ماهه‌ی دوم سال ۱۹۸۰، بیش از ۵۰۰ میلیون دلار ضرر و زیان داشته است. در هر حال بطور کلی تصویر عمومی اقتصادی در آمریکا نشان می‌دهد که بخاطر توقف فعالیت‌های اقتصادی و گرایش رو به کاهش آن بیکاری عظیمی هر روز، نیروی کار جامعه را مورد مخاطره‌ی جدی قرار داده و آنانرا از دور اشتغال به بیرون پرتاب می‌کند. بعنوان مثال فقط در

ماه‌های مه و آوریل حدود ۱/۷ میلیون نفر از نیروی کار شاعل بیکار شدند بطوریکه آخرین گزارشات از رقم بیکاری تا آخر ماه ژوئیه، رقم ۷/۸٪ بیکاری یعنی حدود ۸ میلیون بیکار را نشان می‌دهند. نکته‌ی مهم در ارتباط با این مسأله فقط قدر مطلق ارقام نشان دهنده‌ی میزان رکود تولید و یا درصد بیکاری نیست، بلکه گرایشی است که هر چه سریع‌تر تمام جریانهای جامعه را در بر می‌گیرد. در کنار رکود اقتصادی باید به تورم بی‌سابقه و روبه‌تربا شدن این کشور اشاره کرد. در طی ماه‌های گذشته شاخص‌های تورم، صعود مداوم و مهار کسب‌خده‌ی آنرا نشان می‌دهند بنحوی که هم اکنون شاخص تورم از مرز ۱۲٪ نیز فراتر رفته و فشارهای شدید خود را بر مصرف‌کنندگان و بخصوص قشرهای کم درآمد بخوبی آشکار می‌سازد. سیاست‌های پولی ضد تورمی دولت از جمله بالا بردن نرخ بهره تا مرز ۲۰٪ در آمریکا نیز طی ۳ ماه گذشته نه تنها هیچ تأثیری در کاهش آهنگ تورم نداشت بلکه خود موجب تشدید رکود فعالیت‌های اقتصادی و تعمیق بحران موجود گشت. دولت آمریکا بالاخره پس از چند ماه با اتخاذ تدابیر فوق‌العاده نرخ تورم را از ۲۰ به حدود ۱۱٪ کاهش داد تا بلکه از سقوط فعالیت‌های تولیدی و کم شدن سرمایه‌گذاریها توسط شرکتها جلوگیری کند، لیکن این امر نیز بدون شک بر اسعاد تورم اقتصادی خواهد افزود و بحران تورم - رکود حاضر را عمیق‌تر خواهد کرد.

بحران اقتصادی کنونی آمریکا در آثار بحران اقتصادی سایر کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی، از جمله انگلستان، فرانسه، ایتالیا و... تأثیرات متقابل آنها (بویژه آنکه بازار داخلی آمریکا و انقباض روزافزون آن به رکسود فعالیت‌های تولیدی در سایر کشورهای امپریالیستی خواهد افزود)، چون بازار داخلی آمریکا بعنوان بزرگترین بازار سرمایه‌داری جهان مثلاً در مورد ژاپن بیش از یک سوم کل صادرات این کشور را بخود اختصاص می‌دهد) کل نظام سرمایه‌داری امپریالیستی را در وضعیت مخاطره آمیزی قرار داده است که شایه‌های زیاد به بحران بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ داند. بحرانی که روز بروز بر ابعاد آن افزوده می‌شود. این مسأله خود مهمترین مسأله‌ی کشمکش‌های انتخاباتی در آمریکا است. اوضاع فعلی سرمایه‌داری جهان و ناتوانی آلترنا-تیوهای "لیبرال" و "دموکرات" متناسب به جناح‌های معتدل تر سرمایه‌داری، در حل معضلات فوق، خود موجب شده که در سطح سیاسی نیز این جریان‌ها با ناکامی‌های زیادی روبرو

شوند و بجای آنها جناحهای سیاسی محافظهکار، فاشیست و جنگ طلب، قدرت گیرند. "محبوبیت" پیدا کردن عنصر فاشیست و ماورا راستی چون "ریگان" در میان رای دهندگان آمریکایی و نزول فوق العاده‌ی وجهی سیاسی کارتر "نیمه لیبرال" در طول ماههای اخیر و اصولاً فاشیستی شدن جو سیاسی آمریکا بهترین نشانه‌ی انعکاس اوضاع اقتصادی سرمایه‌داری در صحنه‌ی سیاست و بحران لاینحل در این کشور است. در این میان، در سایر کشورهای امپریالیستی نیز با رشد جریان‌های ماورا راست و حاکم شدن جو محافظه‌کارانه و جنگ طلبانه، باین واقعیت که بحران جهانی سرمایه‌داری تبلورات سیاسی خود را بصورت حاکم شدن روحیه‌ی جنگ طلبی و نیز حاکمیت جناحهای جنگ طلب منعکس میکند، میرسیم. اکنون با نامزدی کارتر از طرف حزب دمکرات در آمریکا شکست کامل کندی و سیاستهای لیبرال منشانه‌ی او، جدال جناحهای سرمایه‌داری برای کسب قدرت فزونی میگیرد. در حالیکه کارتر با کوششهای اخیر خود سعی در جلب پشتیبانی کارتل نفت و مجتمعهای صنعتی - نظامی میکند، رقیب او رونالد ریگان بمشابه‌ی نماینده‌ی رسمی و آشکار این جناحها، هر روز بیش از پیش موقعیت کارتر را بخاطر میاندازد. نتیجه‌ی انتخابات آمریکا هر چه باشد، در این واقعیت که سیاست‌های آتی هیئت حاکمه‌ی آمریکا چه تحت رهبری ریگان و چه کارتر، سیاستهای خشن مداخله‌گرانه و مشخصاً بنفع جناحهای نفتی و نظامی آمریکا خواهد بود، تغییری نخواهد داد.

روابط ایران و آمریکا

چنانچه در بالا توضیح دادیم، مساله‌ی ایران در حال حاضر مساله‌ی مهم و حاد سیاسی آمریکا نیست و بنظر میرسد همه‌ی جناحهای سرمایه‌داری باین نتیجه رسیده‌اند که مساله‌ی ایران مساله‌ی عمده‌ی انتخابات نشود. بهر حال مسائل دیگری چون اوضاع اقتصادی، ارتباط رهبری آمریکا و متحدینش در اروپا و جریان‌های داخلی از ویژگی و اهمیت خاص برخوردارند. اینک بکس ماههای گذشته مطبوعات، رادیو تلویزیون و سایر رسانه‌های همگانی توجه خود را از ایران به مسائل دیگری معطوف نموده‌اند. حتی مرگ شاه نیز نتوانست جز بعنوان یک مساله‌ی حاشیه‌ای توجه افکار عمومی را به خود جلب کند. البته مساله‌ی گروگانها میتواند هر لحظه مجدداً بعنوان به اهرم تبلیغاتی وارد صحنه‌ی کسارزار انتخاباتی شود و باعث شود که هر یک از رقبای دیگری را باین خاطر مورد حمله قرار دهند. لیکن بنظر میرسد که علیرغم حساسیت پاره‌ای از محافل این امر مساله‌ی مهمی را در مقایسه با سایر مسائل تشکیل نمیدهد و لااقل در آینده‌ی نزدیک نیز نخواهد داد. نکته‌ای که قابل توجه است جمع‌بندی و یا سیاست مشخص هیئت حاکمه‌ی آمریکا، درباره‌ی مسائل ایران است. این امر بخصوص امروز از این جهت که در پاره‌ای از محافل سیاسی ایران شایعه‌ی کودتای آمریکایی بشدت قوت گرفته و حتی حوادث اخیر در ارتش را

کودتای آمریکایی میدانند، قابل بحث است. ما در این ارتباط بذکر چند نکته که برای پیش‌بینی اوضاع آینده و شناخت دقیقتر سیاست‌روز امپریالیسم آمریکا، میتوانست موثر افتد، بسنده میکنیم. تحلیل دقیقتر در سایه‌ی اطلاعات بیشتر امکان پذیر خواهد بود.

۱- بنظر میرسد که امپریالیسم آمریکا و سایر متحدین دست‌اول او (اروپای غربی، ژاپن، کانادا) هنوز به جمع‌بندی مشترک و توافق مشخص کامل روی مساله‌ی ایران نرسیده‌اند. بروز اختلافات متعدد بین آمریکایی و متحدینش در مورد مساله‌ی ایران، نه‌ها هم‌هنگی کشورهای اروپایی با آمریکا در سیاست تحریم اقتصادی ایران (قابل توجه اینکه علیرغم تحریم اقتصادی، انگلستان در طی ۵ ماه اول ۱۹۸۰ نسبت به مدت مشابه در سال ۱۹۷۹، بمیزان بیش از ۲ برابر به ایران کالا صادر کرد. همینطور سایر کشورهای عضو بازار مشترک علیرغم تظاهر به همبستگی با آمریکا و شرکت در تحریم اقتصادی از طریق شرکت‌های حمل و نقل انگلیسی مقادیر متنابهی کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای به ایران صادر کردند) و همینطور شکل‌گیری بحران اقتصادی در این کشورها موجب شده است که هر یک از کشورهای عمده سرمایه‌داری جهان سیاستهای اقتصادی و نیز مناسبات سیاسی متفاوتی را نسبت به ایران اتخاذ کنند. این امر هنوز بدان معنی نیست که شکاف عمیقی در بلوک امپریالیستی بوجود آمده است، لیکن بدین واقعیت اشاره میکند که در حال حاضر در بین بلوک امپریالیستی هماهنگی سیاسی لازم در مورد مساله‌ی ایران وجود ندارد.

۲- اوضاع داخلی ایران و شرایط بحرانی و متحول جامعه در کنار بحران سیاسی رژیم و حاد شدن جدال جناحهای هیئت حاکمه برای کسب قدرت به‌مراه بحران فزاینده‌ی اقتصادی و رشد نارضایتی مردم از رژیم حاکم، شرائط فوق العاده‌ای را در ایران بوجود آورده است. بهر حال این احتمال را نیز نباید از نظر دور داشت که سوسیال دموکراسی اروپا و جناحهای لیبرال و معتدل سرمایه‌داری در آمریکا که تاکنون به حکومت‌بندی صدر و تثبیت آن بسیار امیدوار بوده‌اند و در واقع رژیم بنی صدر در میان دریای پر تلاطم سیاست ایران برای آنها نقطه‌ی امیدی بحساب می‌آمده، اینک با توجه به وقایع اخیر و حاکمیت رقبا بجای بنی صدر و به یک کلام با توجه به شکست سیاسی بنی صدر در جدال قدرت، توجه سرمایه‌داری جهانی به نقاط دیگری از جمله جناح حاکم (بهشتی و شرکاء) جلب شود. بهمین دلیل بنظر میرسد که طرف‌توجه‌ی اصلی آمریکا در ایران بجای جناح بنی صدر جناح بهشتی باشد. از این جهت باید در آینده باین نکته توجه داشت.

۳- مساله‌ی ارتش - با وجود تضعیف جناح بنی صدر و شکست او در جدال قدرت، هنوز نمیتوان براین مساله تاکید کرد که شرایط ایران به آنچنان بن بست رسیده است که مداخله‌ی نظامی آمریکا را ناگزیر کرده باشد. در این

خصوص شورای کودتای آمریکایی از چند لحاظ مورد سوال قرار میگیرد. نخست آنکه ارتش بعنوان نیروی کودتاگر احتمالی در حال حاضر بسیار ضعیف است و تشنگان هنوز تا بدان حد است که قادر به انهدام رژیم حاضر و سرکوب نهادهای آن نیست. گذشته از این هدف کودتا فقط انهدام رژیم حاضر نمیتواند باشد بلکه وجود یک آلترناتیو سیاسی که قادر به رهبری جامعه و اداره امور باشد از اجزاء لازم و حتمی یک برنامه کودتایی است. آمریکا در حال حاضر وجود خارجی ندارد. وقایع گذشته و سرو صداهای بلندگوهای رژیم مبنی بر کشف شبکه های کودتا و توطئه در ارتش تازه اگر اساسا واقعیت داشته باشد نشانه ای آن نیست که این حرکت های "کودتاگرانه"، همان کودتای امپریالیستی از نوع کودتای ۲۸ مرداد و یا کودتای شیلی است. کودتای امپریالیستی که در سایه جمع بندی و برنامه ریزی مشترک امپریالیسم آمریکا و سایر متحدینش انجام شود دارای نشانه هایی است که آنرا از "کودتا" و یا "توطئه"ی جناح های سلطنت طلب، و یا هوادار بختیار و غیره در ارتش متمایز میکند. و از لحاظ چگونگی برنامه ریزی، محاسبات، اجرا یا پشتیبانی جهانی و غیره با اینگونه طرح ها تفاوت های اساسی دارد. از جمله هر زمان سیاه خواهد در کشوری دسته انجام کودتایی توسط عوامل خود بزنند، از ماهها قبل از اجرای طرح با تبلیغات وسیعی سعی میکند نشان دهد که کودتا برای نجات "آزادی"، "خطر قریب الوقوع کمونیسم در آن کشور"، "ضرورت نجات مردم" و... بسیار ضروری است. آمریکا در مورد طرح کودتای اخیر ایران واقع نشد. مخلوط کردن این دو مساله، افتادن در دام تبلیغات رژیم و ندیدن واقعیتها است. یک نکته را نیز اضافه کنیم که در کنار هماهوی بسیار شدید رهبران رژیم در مورد کشف کودتا، اولاً بسیاری از پرسنل انقلابی ارتش تحت نام "جی.ا.ام.کائی" دستگیر شدند و ثانیاً، سالگی "کودتا" بعنوان اهرمی در دست جناح حزب جمهوری اسلامی در تضعیف جناح بنی صدر و بی اعتبار ساختن او که به شدت طرفدار ارتش است، موثر افتاد.

بهر جهت اگر ارتش در حال حاضر بسیار ضعیف و فاقد قدرت و توانائی لازم برای انجام نقشه های آمریکادر در آینده است نباید واقعیت های دیگر را از نظر دور داشت. با حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی پس از قیام بهمن ماه ۵۷ و نیز با حاکمیت روز افزون جناح حزب جمهوری اسلامی برهنگام بهشتی طی هفته های اخیر، موقیبت برخی از نهادهای "انقلاب" از جمله "سیاه" پاسداران، یمنایبی زاروی سرکوب و مهمترین ارکان منسجم نظامی رژیم، بیش از پیش حساس و حائز اهمیت میگردد. در واقع اگر در حال حاضر آقای بنی صدر فاعد قدرت سیاسی، و ارتش مورد توجه او فاقد توانایی لازم برای انجام کودتا است، باید در آینده جناح حاکم آقای بهشتی و سپاه پاسداران زیر کنترل او را،

بشدت در مد نظر داشت. چون به احتمال بسیار مناسباً و روابط این نیروها با آمریکا در آینده میتواند تضمین اجرایی سیاست آمریکا در ایران باشد.

۴- نقش آیت الله خمینی - مساله ی مهم دیگری که باید در هر ارزیابی سیاسی در مورد ایران بدان توجه داشت نقش آقای خمینی است. هر چند که در اثر ناراضیتهای عمومی، رژیم حاکم هر دم بیش از پیش پایه های توده ای خود را از دست میدهد و نیز با آن که بعلمت بحران سیاسی دولت جمهوری اسلامی بطرز بی سابقه ای دچار بی ثباتی شده است لیکن نباید از نظر دور داشت که خمینی بعنوان حلقه ی مرکزی کل رژیم در دو زمینه نقش تعیین کننده دارد. در حلقه ی اول وجود خمینی و حضور نسبتاً فعال او در صحنه ی سیاسی باعث شده است که رژیم علیرغم تضادهای درونی اش هنوز پایرجایماند. علت این امر را باید کماکان در نقش مرکزی آقای خمینی در مرتبط نگاه داشتن جناحها و جلوگیری از انفجار سیاسی در داخل هیئت حاکمه جستجو کرد. در حلقه ی دوم نقش خمینی بعلمت وجهه سیاسی گذشته ای او و ادایمی توهم توده ها و... هنوز عامل مهمی در بسیج سیاسی بخش هایی از مردم و حرکت در آوردن آنها بدنبال برنامه های سیاسی رژیم است. وجود خمینی باعث میشود که توده های به میدان آمده از لحاظ سیاسی، بسیج و تهییج شوند و تا چند صباحی دیگر عمر رژیم حاکم را طولانی تر کنند. پس میتوان منطقاً اینطور نتیجه گرفت که برنامه ها و حرکت های سیاسی آمریکا در آینده بی رابطه با نقش خمینی در صحنه ی سیاسی ایران و موقعیتی وی در میان توده ها نخواهد بود. تعبیر دیگر تا زمانیکه خمینی در صحنه ی سیاسی ایران نقش مهمی را ایفا میکند دست زدن بهر حرکت نظامی از جانب امپریالیسم آمریکا تنها یک ریسک سیاسی است که حتی میتواند نتیجه ی عکس داشته باشد و بهمین دلیل بنظر نمیرسد که آمریکا با توجه به تمام تجربیات گذشته در حال حاضر نیازی به پذیرش چنین ریسکی داشته باشد.

بدیلهای آینده

اوضاع سیاسی ایران و تعیین جهت آن در حال حاضر بعلمت فقدان آلترناتیوهای سیاسی مترقی و غیر مترقی در مقابل رژیم و تشنگ و ضعف چپ از بسیاری جهات غیر قابل پیش بینی است. نیروهای سرمایه داری "لیبرال" بهمین منوال ضعیف، غیر متشکل و از لحاظ سیاسی بی اعتبار شده اند. ارتش قادر به انجام نقشی که همه ی ارتش های ارتجاعی در مواقع ضروری و شرایط فوق العاده بعهده میگیرند (کودتای نظامی و حاکمیت سیاسی متعاقب آن) نیست. رژیم حاکم گر چه بسیار ضعیف است لیکن بدلائل مختلف (از جمله توهم توده ها، وجود خمینی...) هنوز از پا نیافتاده است. نیروهای فوق ارتجاعی سلطنت طلب نیز

انتخاب نخست‌وزیر...

نحوه تفکر و علمش بدست داد که به اندازه کافی روشنگر است. بنی صدر پیش از این، رجائی را این چنین توصیف کرده بود:

"آقای رجائی حرف را می‌شنود، اما آنچه را که خودش می‌خواهد می‌کند و دوم اینکه اطلاعی از امور کشور ندارد."

(روزنامه انقلاب اسلامی ۱۸ مرداد ۵۹)

رجائی در گفتگوی تلویزیونی خود گفت:

"در دوسه کلمه خودم را این چنین معرفی می‌کنم من مقلد امام، فرزند مجلس و برادر رئیس‌جمهور هستم."

(اخبار تلویزیون دوشنبه ۲۰ مرداد ۵۹)

روزنامه جمهوری اسلامی در فردای عید فطر (چهارشنبه ۲۲ مرداد) تعریف نخست‌وزیر را "ساده و بی پروا" خواند:

"ایشان قبل از آنکه روی واژه‌ی "رهبری" که بیشتر معنای سیاسی از آن مستفاد می‌گردد تکیه کنند بر یک نهاد اصیل شیعی، یعنی اصل تقلید تکیه کردند که معنایی بس فرا-ازتمکین در مقابل یک رهبر سیاسی را در بر دارد."

(همان مأخذ تاکید ماست)

در واقع هر چند حزب جمهوری اسلامی توفیق نیافت تا نامزد مورد علاقه‌ی خود، جلال الدین فارسی را بر مسند نخست‌وزیری

بنشانند لیکن رجائی با ساخت شخصیتی خود (اگر اساساً شخصیتی در بین باشد!) به حد کفایت خیال حزب را از جهت اجرای لوایح مختلف قوه‌ی قانونگذاری بوسیله‌ی هیات دولت آسوده کرد. رجائی، دبیر سابق دبیرستانهای تهران که بنا به گفته‌ی همکاران و شاگردانش در گذشته حتی از اداره‌ی یک کلاس درس فقه عاجز بوده، کسی است که مقلد امام است حرف را می‌شنود، فرزند مجلس و برادر رئیس‌جمهور است، اما آنچه که خود می‌خواهد (یا روشن تر آنچه امام، مجلس و حزب جمهوری اسلامی می‌خواهند) می‌کند و اطلاعی از امور کشور ندارد. البته در این تکتی‌های اخیر تمامی دولتمردان رژیم مشترکند. از سوی دیگر بنی صدر برای کربلای سرنوشت مقدر ترفند جدیدی بکار بست و در نامه‌ی خود بمجلس شورای اسلامی بر خلاف نص قانون اساسی (کذا) رای تمایل را مقدم بر معرفی نخست‌وزیر آورد و از این راه سبک ظرافت خاصی (و شاید برای ضبط در تاریخ!) عدم تمایل خود را به نخست‌وزیری رجائی اعلام داشت.

در هر حال چنان که گفته شد با اوجگیری میسازرات طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان، تضادهای جناحهای حاکمیت کنونی (که از حل کوچکترین مسائلی که با آن دست به گریبان است عاجز است) عریان تر از پیش خود نمائی خواهد کرد. روند تشکیل دولت و گزینش نخست‌وزیر شاهد روشن این مدعاست.

بحران امپریالیسم...

علیرغم سر و صدای بیش از حدشان در خارج از کشور، فاقد نیرو، امکانات و پایهی توده‌ای لازم در داخل برای ساقط کردن رژیم حاکم و در دست گرفتن قدرت هستند. تحت چنین شرایطی و با توجه به عدم هماهنگی سیاسی و اختلافهای موجود بین کشورهای بلوک امپریالیستی در مورد مسائله‌ی ایران، بعید بنظر میرسد که اوضاع سیاسی ایران طی ماههای آینده با تغییرات رادیکال و اساسی روبرو شود. تنها فائیکه آلترناتیو سیاسی جدی با پایهی توده‌ای در مقابل رژیم وجود نداشته باشد و یا تا زمانی که آن نیروی کودتا گر امپریالیستی که قادر به انهدام رژیم و در دست گرفتن قدرت باشد بوجود نیاید، رژیم حاضر با وجود بی اعتباری سیاسی و اادامه‌ی بحران اقتصادی، گماکان بر سر قدرت باقی خواهد ماند. در این زمینه اوضاع لبنان میتواند بعنوان یک تجربه مورد توجه قرار گیرد. گرچه طبیعی است که تجربه‌ی لبنان عیناً در ایران پیاده نخواهد شد لیکن بررسی اوضاع حاکمهای که با وجود حاکمیت ضعیف سیاسی، هیچک از نیروهای اپوزیسیون آن بعلت عدم تفوی لازم قادر به کسب قدرت و اداره‌ی امور جامعه نیستند، بعنوان بندهای یک بررسی می‌تواند سودمند باشد.

بنظر میرسد که اوضاع سیاسی ایران حتی در صورت پیروزی ریکان در امریکا تغییرات چندانی نخواهد کرد.

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه‌های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که می‌توانید بماند.

با توجه به خفقان سیاسی حاکم بر جامعه، بخش‌هایی در تیراژ وسیع ممکن نیست. باین دلیل ضروری است که رفقای هوادار در تکثیر و پخش بخشی یا همه‌ی مطالب رهاشی بکوشند.

توضیح

مقالات بی امضاء نشریه‌ی رهاشی منعکس کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه‌ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، می‌توانند در باره‌ی از جزئیات مطابق نظر همه‌ی اعضا آن نباشد.

سیر مشروعه طلبی در ایران

قسمت اول: چشم انداز سیاه *

و - رازی

خواهند کرد، کمونیستها هستند. کسانی که فریب شعارهای صد تا یک غاز نظیر "اسلام، حامی مستضعفان"، "عدل و قسط اسلامی" و چرندیات نظیر اینها را نخواهند خورد، کمونیست ها هستند (خوشبختانه در این فاصله ی کوتاه یکسال ونیم از عمر جمهوری اسلامی، درست در مقطعی که بعضی از نیروهای باصلاح کمونیست، پس از یک دوره ی طولانی زیکزاک رفتن و سرکبیج گرفتن و بهت زدگی، و بالاخره خائفانه به سازش و تسلیم تن در داده اند، میلیون ها کارگر و زحمتکش شهری و روستایی باین نتیجه رسیده اند که تمام وعده های رژیم جمهوری اسلامی دروغی بیش نبود و بر خلاف آنچه ادعاها و عوامفریبی، جمهوری اسلامی قادر به حل هیچیک از مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی جامعه نیست). در این شرایط، حملات مداوم و جنون آسای رژیم به کمونیستها کما ملا طبیعی است و اگر غیر از این میشد مایه ی تعجب بود. اما چرا جمهوری اسلامی پس از یورش های وحشیانه به نیروها و دموکرات (مجاهدین خلق)، نوک حمله را به مددق و مددقیهای راستین و دروغین یا ملی گرایان متوجه کرده است و حتی وقاحت را بجایی رسانده که در بلندگوهای تبلیغاتی خود با بیشرمی تمام، به قهرمانان محبوب جنبش مردمی و دموکراتیک مشروطه نظیر ستارخان ها دشنام میدهد؟

مادر این مقاله میکوشیم ضمن ریشه یابی علل و انگیزه های اینگونه شیوه های هذیان آلود، به سؤال شخص فوق نیز به اختصار پاسخ دهیم.

★★★★★★★★★★★★

قیام شکوهند خلقهای ایران در بهمن ۵۷ علیه استبداد خاندان پهلوی و استثمار امپریالیسم، یک جنبش بی مقدمه و ناگهانی نبود که در یکی دو سال اخیر (و بایقول حاکمان جدید، از ۱۵ خرداد ۴۲) آغاز شده باشد. جنبش ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی بهمن ماه ۵۷ توده ها، ریشه در تاریخ و در مبارزات صد ساله ی اخیر مردم کشورمان دارد. جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، هر سه، خملت ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد امپریالیستی داشته اند. این هر سه جنبش شکست خوردند و با شکست هر یک از آنها، امپریالیسم، صدمات وارده را سریعاً ترمیم و موقعیت خود را مجدداً تحکیم کرد. استبداد و بهمه راه آن، استثمار از نو بمیدان آمدند.

همان نیروهای سلطه جو و واپس گراشی که امروزه میروند تمام دستاوردهای چهارمین جنبش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری خلقهای ایران را، در پیش چشمهای بیش از پیش

از اولین روزهایی که بدنبال قیام خونین فرزندان رنج و کار، رژیم شاه، این مظهر ظلم و وحشیکری و استثمار سرمایه بیزر کشیده شد، کسانی با توجه به ضعف جنبش انقلابی، بر گرده ی توهم توده ها سوار شدند که در عمر خود هرگز تن بکار نداده و بیمن ناآگاهی توده ها، همواره از دسترنج زحمتکشان تغذیه کرده و فربه شده بودند. از همان روزهای اول، حمله به کمونیستها، توسط این عناصر بسدت آغاز شد. زندان، شکنجه و کشتار کارگران، دهقانان، خلقها، نیروهای دموکرات و انقلابی، روز بروز شدت گرفت. رژیم جمهوری اسلامی، تمام حماقتها و بی لیاقتی های خود را بگردن کمونیستها گذاشت. تا آنجا که عبارت آیت الله خمینی که: "کمونیستها خرمنهای مردم را با آتش میکشند" از شدت تکرار، بصورت یک لطفیه ی سیاسی در آمد. مدتها، تمام ترورها علیه سردمداران رژیم را بگردن کمونیستها انداختند، در رادیو و تلویزیون و در راهپیمائی ها چه عوامفریبی که نکردند. در روز کشته شدن آیت الله مطهری، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی - این عضو برجسته ی سلسله مراتب روحانیت - در حضور آیت الله خمینی - این "رهبر مبارزه ی ضد امپریالیستی" - به ستایش از امریکا پرداخت تا بخیال خود به کمونیستها سرکوفت بزند:

"بیچاره ها، شما چه میکنید، اگر امریکا به چین و شوروی شما گندمند دهد، از گرسنگی میمیرند."

هاشمی رفسنجانی، در اظهار این عبارت علاوه بر بیسوادی و جهالت، ماهیت طبقاتی خود را نیز بعنوان یک سرمایه دار، به نمایش گذاشت. جالب تر این که حجت الاسلام عامدانه فراموش کرد که همان وقت اضافه کند: حدود ۹۰ درصد از گندم و ۸۰ درصد برنج مصرفی مردم در جمهوری اسلامی هنوز از آمریکا وارد میشود. حملات تبلیغاتی روزانه ی حجت الاسلام ها و آیت الله های ریز و درشت، از رادیو و تلویزیون و روزنامه های وابسته، به کمونیستها برای ما چیز شگفت آوری نیست. آنها بخوبی میدانند تنها نیرویی که علیرغم فشار و خفقان و سرکوب و کشتار، لحظه ای از مبارزه علیه ستم طبقاتی باز نخواهند ایستاد و نوکران سر سپرده و محلل های امپریالیسم را در زیر هر نقاب و در هر لباسی که ظاهر شوند، خواهند شناخت و مسج عوامفریبان و دشمنان طبقاتی زحمتکش را باز

* - این سلسله مقالات بمناسبت بزرگداشت سالگرد جنبش مشروطه تهیه شده بود، ولی بعلت تراکم مطالب انتشار آنها مدتی به تاخیر افتاد.

کشوده‌ی مردم، یکسره بر باد دهند، در شکست جنبش اول ودی نقش قاطع و در شکست جنبش سوم، نقش قابل توجهی داشته‌اند. تجربیات تاریخی و بررسی علمی علل و عوامل شکست جنبش قبلی، برای زحمتکشان جامعه و نیروهای انقلابی و آگاه از هم اکنون می‌تواند درس عبرتی باشد. ما در این مقاله، به نقش قاطع و برجسته‌ی روحانیون در شکست این سه جنبش اشاراتی کرده و رد می‌شویم زیرا که بررسی همه‌جانبه این امر و ارائه‌ی اسناد و مدارک تاریخی موجود در این زمینه و تحلیل آنها، محتاج به نوشتن کتابهاست. گرچه در خلال نوشته‌های متعدد بطور مستند به نقش روحانیون در شکست سه جنبش قبلی، بکرات تاکید شده است ولی هنوز یک برخورد علمی و تحلیل طبقاتی در این زمینه حلیست.

حاکمان جدید اگر امروز می‌توانند اسناد و مدارک موجود در ساواک در مورد آخوندهای ساواکی و درباری، که بسیاری از آنها اکنون در راس امورند، را بدلا بلی که اکنون کم و بیش برای همه روشن است، مخفی کنند و لسی لاقل در مورد سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی قبلی، آنچنان اسناد و مدارک افشاگرانه و انکارناپذیر در این زمینه فراوان است که می‌توان کتابها نوشت. در مورد جنبش اخیر نیز خیال حضرات را از یک بابت راحت کنیم: آقایان بدانند که علیرغم قرنیه ممارست در فریب مردم، علیرغم تمام زرنگیها در پنهانکاری و پرده پوشی و انواع و اقسام "کلاه‌های شرعی"، علیرغم از بین بردن احتمالی اسناد ساواک در مورد بسیاری از قدرتمندان جدا؛ علیرغم محاکمه در اتاقهای در بسته و اعدام عجلانهای مزدورانی نظیر نصیری‌ها، مقدم‌ها، هویداها... که می‌توانستند پته‌ی بسیاری از حاکمان کنونی را بر روی آب بریزند؛ علیرغم همکاری مشترک آخوندهای ارتجاعی و نوکرهای مسلمان (معم یا مکلا) انگلیس و امریکایی؛ فاشیستهای افغانی الاصل ایرانی + فالانژهای ایرانی الاصل لبنانی و غیره و غیره... نمی‌توانند سر تاریخ را کلاه بگذارند.

تحت لوای ادیان، عموماً از فرون وسطی باینلسرف، سدهای فراوانی در مقابل تکامل جوامع بر پا شده است - که همه بلااستثناء در هم شکسته شدند. تنوکرایی (حکومت روحانیون) هر جا که موجود آمد، خاطرات تلخ و هولناکی در وجدان اجتماعی جامعه بر جا گذاشت. اروپائیان که تجربه‌ی امروزی ما را در چند قرن پیش به بهایی بسپار گزاف‌پرداخته‌اند هنوز پس از سه چهار قرن، از یادآوری دوره‌ی تفتیش عقاید و جنایات وحشتناک رهبران کلیسا، لرزه بر اندامشان می‌افتد.

در تاریخ یکصد ساله‌ی اخیر، دو کوشش جدی برای ایجاد تنوکرایی در ایران بعمل آمد که هر دو با شکست مواجه شده‌اند: سیدجمال الدین، در زمان ناصرالدین شاه، بیاری امپریالیسم انگلیس (سیدجمال الدین عضو فراماسونری انگلیس بود و تقاضای عضویتش بظ و امضاء خود او در دست است) کوشید که "حکومت اسلامی" با شرکت مصر و ایران و

عثمانی بوجود آورد، خدیو مصر، پادشاه ایران یا سلطان عثمانی، خلیفه‌ی حکومت اسلامی باشد. در زمان مشروطیت نیز شیخ فضل الله یوری^(۱) حکومت مشروعه را در مقابل حکومت مشروطه علم کرد و اصل دوم قانون اساسی سابق (کلیه هیجوت بمورد اجرا در نیامد و بحکم قانون تکامل جامعه، نمی‌توانست بمورد اجرا در آید)، بر اثر بافساریه‌های عجب این شیخ بغایت مرجع - که در همین مقاله به کوشه‌ها بی‌ار بوطه‌ها و جنایات بسمار او اشاره خواهیم کرد - در مجلس اول بتصویب رسید.

اسناد و مدارک انکارناپذیر تاریخی بخوبی اثبات می‌کنند که روحانیت در جنبشهایی که رهبری آنرا در دست داشت است (جنبش تنباکو، و دوره‌ی اول جنبش مشروطیت، ۱۹۰۸ - ۱۹۰۵) همواره خواسته‌ی ضد امپریالیسم بوده‌ها را وحده - المصالحه قرار داده، به نوده‌ها حیانت کرده و علیه منافع آنها با امپریالیسم کنار آمده است.

میرزا حسن شیرازی، رهبر "سازش‌ناپذیر" جنبش تنباکو که فتوای تحریم را بحت فشار شدید تجار امضاء کرد علیرغم مقاومت پهرمانیانی بوده‌ها در سراسر ایران علیه بیروهای سرکوبگر شاه و علیرغم آمادگی کامل مردم برای تداوم جنبش و مبارزه علیه استبداد شاه و استعمار انگلیس، همیشه خواسته‌ی صف روحانیت در تامین مجدد "حقوق" از دست رفته‌اش، بر آورده شد با ناصرالدین شاه و استعمار انگلیس سازش کرد و کوشید دست در دست شاه، صدراعظم و روحانیون، نوده‌ها را رام و آرام کند. نتیجه اینکه جز لغو قرار داد تنباکو، هیچکدام از منافع عظیم استعمار انگلیس در ایران (که قرار داد تنباکو جزء ناچیزی از آنرا تشکیل میداد)، نظم‌های وارد نیامد. استبداد و استثمار با همان شدت و خشونت گذشته، ادامه یافت.

از نقش تعیین کننده‌ی شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی جامعه در پیدایش جنبش مشروطه که بگذریم، بر اساس اسناد و مدارک موجود، امپریالیسم انگلیس - بدلائل و با انگیزه‌هایی که در اینجا فرصت طرح و ارائه‌ی آنها نیست - در شکل گیری جنبش مشروطیت از طریق عمل خود نظیر سید عبدالله بهبهانی نقش اساسی داشت و بطور مستقیم و غیر مستقیم در آن تأثیر گذاشت. در مرحله‌ی اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۰۸)، رهبری جنبش بدست دو روحانی عالیرتبه (سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی) بود. سید محمد طباطبائی که مردی خوش قلب ولی ساده لوح بود، در رهبری جنبش عملاً نقش درجه‌ی دوم داشت. رهبر واقعی مرحله‌ی اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۰۸)، سیدعبدالله بهبهانی بود که از مهره‌های امپریالیسم انگلیس بشمار میرفت (اتفاقاً بعضی از گروههای مذهبی در چند سال پیش از ما تندتر رفته و بهبهانی را مستقیماً "نوکر انگلیس" خوانده‌اند و بروی ماجرای رشوه‌خواری‌های او، که قبلاً بارها توسط محققان عنوان شده بود، تاکید کرده‌اند^(۲)). سیدعبدالله بهبهانی که با گرفتن رشوه از انگلستان در جنبش تنباکو شرکت نکرده و حتی فتوای میرزا حسن شیرازی، بزرگترین مرجع تقلید وقت، در مورد تحریم مصرف تنباکو را به بهانه اینکه

"من مجتهد نه مقلد" قبول نکرده بود یکمرتبه چند سال بعد، در رأس جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی (علیه امپریالیسم روسیه تزاری، امپریالیسم حاکم در این مقطع در ایران) قرار میگردد. روحانیون فرصت طلب، ملایان در کنج خانه به "عبادت" نشسته، کاسه لیسان درباری کم کم در جنبش شرکت کردند تا از این نمذ کلاهی برای خود تهیه بپایند. حتی مرتجع کشیف و رشوه خوار معروفی نظیر شیخ فضل الله، که گمان میکرد با هواداری از مشروطیت میتواند در عیای خود جیب گشادی بدوزد، در آغاز با آن همراه بود. اما توده ها، مثل همیشه و مثل قیام بهمن ۵۷، محاسبات امپریالیسم و ارتجاع را در هم میریزند و خوابهای طلایی را به کابوس مخوف مبدل میکنند، و بطرف کسانی که فقط کمی "باران" میخواهند، سیل روانه میازند. امپریالیسم روسیه تزاری و انگلستان، از ورود بیش از پیش نیروهای تسودهای و انقلابی در صحنه مبارزه و خارج شدن رهبری از دست روحانیون، متوحش شدند. توطئه های امپریالیسم روسیه تزاری و ارتجاع داخلی (شیخ فضل الله) و استبداد محمدعلی شاهی در به تب بستن مجلس شورای ملی، کشتار آزادیخواهان با محاصره ی سیزده ماهه و مقاومت قهرمانانه ی مردم تبریز، با شکست مواجه شد. از زمان آتماء قرارداد خائنانه ی امپریالیسم روسیه تزاری و انگلستان و تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ روسیه و انگلیس، صدام انقلاب و ضد انقلاب، دیگر مشخصه بود. رهبری مبارزه از دست روحانیت خارج شد. آن بخش کوچکی از روحانیت که در دوره ی اول مبارزه شرکت داشت خود را کنار کشید و "بیطرف" ماند ولی بخش عمده ی روحانیت با فتوایها و درباریان و امپریالیستها همدست شده و به جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی مشروطیت خیانت کرد.

در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت نیز با همین وضع مواجهیم. با این تفاوت که اینبار رهبری جنبش در دست روحانیون نبود. آیا بهمین دلیل نیست که اکثریت قریب به اتفاق روحانیون در جنبش شرکت نکردند و "بیطرف" ماندند؟ فقط گروه کوچکی از روحانیون رهبری آیت الله کاشانی، در آغاز جنبش با آن همراه شد. در اینجا با استناد به گذشته سؤالی مطرح میشود: آیا همین گروه کوچک نیز در جنبش شرکت کرد تا در لحظه ی حساس آنرا از درون متلاشی کند؟ باین سؤال تاریخ جواب خواهد داد. ولی آنچه تاریخ تاکنون بآن جواب داده اینست که: این گروه کوچک نیز در اوج مبارزه ی ضد امپریالیستی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان، در حساسترین لحظات تاریخ جنبش، نه تنها کنار رفت بلکه غلبه آن به توطئه پرداخت. کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، شمره ی اشتباهات بزرگ دکتر مدق، خیانت رهبری حزب تسوده و افرادی نظیر ملکی، بقائی، آیت الله کاشانی (۲) حسن قنات آبادی و توطئه ی مزدورانی نظیر زاهدی، نصیری، طبیب رضائی (۴) و شعبان بی مخ بود.

در اینجا بدینست چند سؤال مطرح شود: چرا در زمان جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران علیه امپریالیسم

انگلیس نامی از خمینی، این "رهبر جنبش ضد امپریالیستی" امروز بچشم نمیخورد؟ خمینی در آن ایام پناه و چند سال از سنش میگذشت و در سنینی بود که موضع نگرفتن خود نوعی موضعگیری بود آنهم در دوره ای که نوجوانان ۱۴، ۱۳ ساله در جنبش شرکت فعال داشتند. چطور هیچ جا کمترین نشانه ای از او نیست؟ چرا در تمام بیوگرافیهای ایشان (جز آن اعلامیه ی کذابی که گویا علیه رضاخان صادر کرده اند) تا بهمن ماه ۴۱، هیچ فعالیت سیاسی از جانب او بچشم نمیخورد؟ دقیقاً چرا از بهمن ۴۱؟ چرا هیچکاز آیات عظام از جمله آیت الله خمینی، پس از کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، علیه آن یک کلام بیان نفرمودند و حتی یک اعلامیه ی چند سطر صادر نکردند؟ در بیوگرافی آقای خمینی، از جمله در بیوگرافی یاد شده، آمده است که آیت الله بروجردی در کلیه ی امور بویژه در امور سیاسی همواره با آیت الله خمینی مشورت میکرد و جز با صلاح دیدی تصمیمی نمیگرفت. پس در اینجا حال میتوان پرسید که: پس از کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران، پیام تبریک آیت الله بروجردی به شاه آیا به مشورت و صلاح دید آیت الله خمینی ارسال شده است؟ این سؤالات را میتوان همچنان ادامه داد و آنرا به رویدادهای گذشته نزدیک و امروز کشاند....

و امروز این سؤال مهم را باید عنوان کرد: آیا با توجه به خیانت روحانیون در سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی توده ها، آیا روند کار در چهارمین جنبش متفاوت خواهد بود. بنظر ما جواب منفی است. میلیونها نفر از توده ها باین نتیجه رسیده اند و میلیونها نفر از توده ها که هنوز توهم خود را نسبت به رژیم از دست داده اند باین نتیجه ی حتمی خواهند رسید.

★★★★★★★★★★★★

ما هیچوقت، چه دیروز، در اوج توهم توده ها و چه امروز، در توهم زدایی سریع و مداوم توده ها، ذره ای به امکان توفیق و بقای "جمهوری اسلامی" عقیده نداشتیم و بعنوان کمونیست نه به دولت ماورای طبقات اعتقادی داریم نه خرده بورژوازی (چپستی، چپ غیرستی و چپ رادیکال) را واقعاً انقلابی میدانیم. روحانیون همانطوریکه در گذشته، بارها به یاری طبقات ستمگر جوامع ما قبل سرمایه داری شتافته بودند (در طول یک قرن اخیر نیز، بطوریکه قبلاً اشاره کرده ایم، سه بار در حساسترین موقعیت ها، امپریالیسم را تجسّات دادند)، امروز نیز میتوانند علیرغم شعارهای دهن پر کن و عوام فریبانه، امپریالیسم و سرمایه داری را پاری دهند. استقرار "جامعه ی مدرن اسلامی" بیشتر بیک شوخی شباهت دارد. اگر قبول داریم که ایران در رژیم خمینی - با توجه به قانون اساسی و عملکرد جمهوری اسلامی در یکسال و نیم گذشته - همچنان یک نظام سرمایه داری است، ترمیدی وجود ندارد که زیر بنا، دیر یا زود، پوسته ی مصنوعی روبنارا خواهد ترکاند و مناسباتی کاملاً منطبق با زیر بنای جامعه ی سرمایه داری را بر پا خواهد داشت (و عکس این قضیه هرگز صادق نیست)، و تمام رویاهای آقای خمینی در استقرار

نگاهی به سیاست...

در عرض سال گذشته نوید شکست برنامه‌های رژیم جمهوری اسلامی را با خود به‌مراه دارد.

سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و توده‌های زحمتکش نیز میدانند که در جایی که داشتن فرهنگ و استفاده از امکانات آموزشی یک امتیاز محسوب می‌شود، در جایی که حتی با هوشترین و شایسته‌ترین کودکان طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش راه به‌مدارس مجهز ندارند، در جایی که دردبیرستانها و مراکز آموزش عالی و سایر امکانات رفاهی و تربیتی تنها روی کودکان و جوانان طبقات حاکم جامعه باز است، در جایی که فرزندان توده‌های ستمدیده از حقوق ابتدایی خود محروم‌اند و در نهایت بخشی از خوشبخت‌ترین آنها بنا بر اجبار شرایط اقتصادی - اجتماعی و تقسیم کار نظام سرمایه‌داری به مدارس حرفه‌ای و فنی راه می‌یابند و در جایی که فقدان امکانات تربیتی، آموزشی، و فرهنگی گوناگون و پیشرفته برای بخش عظیمی از افراد زحمتکش جامعه ارتش‌ذخیره‌ی کارگران را بطور دائمی در اختیار سرمایه‌داران قرار میدهد، صحبت از "تغییر بنیادین نظام آموزشی و پاکسازی" بدون از بین بردن زمینه‌های تمایز طبقاتی جز عوام‌فریبی نیست.

در شرایط مشخص ایران نظیر هر جامعه‌ی بحران زده‌ی مساله‌ی اساسی نظام حاکم در ارتباط با نظام آموزشی، اصلاح این نظام ولی در خدمت استحکام مناسبات سرمایه‌داری، در جهت بالا بردن سطح بازدهی کار و در جهت افزایش آهنگ انباشت سرمایه به‌نفع سرمایه‌داران است. در چنین شرایطی مساله‌ی نظام آموزش، مساله‌ی فقدان برنامه‌ی درسی نیست بلکه مساله‌ی آدم‌هاست، آن هم نه آدم‌هایی که خود معلم بالفعل هستند بلکه مجموعه‌ی اجتماعی پیچیده‌ای که معلمان در حال حاضر نمایانگر آن هستند. اگر اکنون "تغییر بنیادین نظام آموزشی و پاکسازی" اخراج معلمان مرفقی را به ارمغان می‌آورد، بدان خاطر است که سردمداران رژیم نه قصد و نه توان پیشبرد آنچنان تغییرات اساسی دارند که به یکباره و بطور قطعی فرهنگ جامعه را در جهت منافع زحمتکشان یعنی در جهت نابودی فرهنگ امپریالیستی در جهت تأثیرگذاری بر سر تقسیم کار، در جهت تربیت سیاسی و دادن آگاهی به زحمتکشان، دگرگون کنند. رژیم جمهوری اسلامی علیرغم های و هوای زیاد در مورد تأمین منافعت زحمتکشان و کارگران و بهبود شرایط تحصیلی فرزندان آنها عملاً کمیت بودجه‌ی آموزش و پرورش را شدیداً تقلیل داده است:

"تنها پنج درصد از کل بودجه‌ی ۵۹ به آموزش و پرورش تعلق دارد که این رقم مبلغ ۱۹۴/۱۸ میلیارد ریال از بودجه‌ی سال قبل کمتر است."

(رهایی شماره ۴۰)

سخن کوتاه، اقداماتی نظیر اخراج معلمان، حفظ محتوای کتابهای درسی که پس مانده‌ی فرهنگ منطف دوران شاه است، تحت فشار قرار دادن دانش‌آموزان، عدم تغییر شیوه‌های

تدریس و تاکید یکجانبه بر روی رواج "فرهنگ اسلامی" جز آنکه تضادهای طبقاتی را تشدید کند حاصلی برای رژیم نخواهد داشت در حالیکه نیروهای چپ خواهند توانست در صورت وحدت عمل با یکدیگر شیوه‌های سرکوبگرانه‌ی هیئات حاکمه را افشا کرده و سیاستهای آنها بی اثر کنند.

سیر مشروعه طلبی...

یک "جامعه‌ی مدرد اسلام" مثل حباب به هوا خواهد رفت. گفتیم که عکس این قضیه هرگز صادق نیست، بدین معنا که نیروهای باز دارنده (چه محافظه‌کار، چه واپس‌گرا) میتوانند برای مدتی کم و بیش کوتاه، تکامل جامعه را در مقطعی از زمان، متوقف یا منحرف کنند ولی بحکم دیالکتیک تاریخ هیچ قدرتی (چه فیزیکی چه متافیزیکی!) وجود ندارد که بتواند در زمانی طولانی با تکیه بر جهل و ناآگاهی و توهم توده‌ها و با استفاده از شیوه‌های شناخته شده‌ی فریب و تحمیل، در مقابل پویایی تاریخ سد بسازد و سکون را بجای حرکت بنشاند. و قتیکه زحمتکشان بقدرت خویش آگاهی یافتند عظیمترین سدها در مقابل اراده‌ی آنها پوشالی بیش نخواهد بود.

ادامه دارد

توضیحات:

- (۱) تقریباً همه میدانند که نورالدین کیانوی دبیر کل حزب توده، نویدی شیخ فضل الله توری است. اما کمتر کسی است که از خویشاوندی شیخ فضل الله و آیت الله خمینی با خبر باشد. در صفحه ۶ جزه‌ی کوچکی بنام "بیوگرافی و خلاصه‌ای از زندگی امام خمینی - برداشت از نهضت امام خمینی بوسیله‌ی نصرالله روحانی شهر رضائی" (بدون ذکر نام ناشر و تاریخ انتشار) متوجه شده‌ایم که شیخ فضل الله علاوه بر پدر بزرگی نورالدین کیانوری عموی مادر آیت الله خمینی بود.
- (۲) امروز آقای دکتر یزدی و دوستانشان در امریکا و کانادا (پس از تجلیل خمینی در تیرماه ۵۸ از بهبهانی) قطعاً قضیه‌ی گذشته‌ی خود را فراموش کرده‌اند!
- (۳) بیوگرافی نویس یاد شده آیت الله خمینی از قول آیت الله کاشانی نقل میکند: "تضاحیکه بعد از من بدرد ملت ایران بخورد، آقای خمینی است"، ص ۴۶
- (۴) جالب است که طیب رضائی بعد از اصلاحات ارضی امریکائی و جریانات ۱۵ خرداد ۴۲، بطرفداری از خمینی در دادگاههای نظامی شاه به اعدام محکوم شد، ولی شعبان بی مخ همچنان مقرب دستگاه باقی ماند. چرا؟



انقلاب فلسطین

دستاویزی برای عوام فریبی هیئت حاکمه

امور داخلی جنبش فلسطین، و حتی سرکوب نظامی این جنبش کرده اند. بطوریکه این رژیمهای "طرفدار انقلاب فلسطین" امروز بصورت "موانع" اصلی رشد جنبش مقاومت در آمده اند. عملکردهای رژیمهای ارتجاعی چون سوریه و عراق، که هر یک مدعی نجات فلسطین اشغالی تحت شعار "وحدت، آزادی و سوسیالیسم" میباشند، عملکرد رژیم سادات در مصر و رژیم عربستان سعودی و... که هر کدام رسالت "آزادی" قدس را در راه و روشهای اتخاذ شده از جانب خود میدانند و عوامفریبانه با سوء استفاده از احساسات مردم عرب بزرگترین موانع ممکن را در راه رشد جنبش فلسطین فراهم نموده اند، خود بهترین گواه این امر است که ادعای آزاد سازی قدس و یا آنطور که امروز هیئت حاکمه ایران تبلیغ مینمایند، نمازگزاردن در "محراب قدس" چیزی جز یک شبیادی سیاسی برای کسب حیثیت دروغین ضد امپریالیستی و خفه کردن جنبش مقاومت خلق فلسطین نیست.

تاریخ ۲۲ ساله آوارگی مردم فلسطین، سرکوب سبانه و وحشیانه جنبش مقاومت توسط همین رژیمهای با صطلاح مترقی، و کوشش در استفاده از نزدیکی با سازمان آزادیبخش بعنوان وسیله ای برای مانورهای سیاسی در سطح داخلی و منطقه، جزئی از برنامه ی سیاسی اینگونه رژیمها بوده است. برنامه ای که بعد از شکست مفتضحانه ی اعراب در سال ۱۹۶۷ و رشد بیسابقه ی جنبش فلسطین در میان مردم منطقه، این جنبش را بعنوان بدیلی در مقابل رژیمهای درمانده در آورده و دولت های عربی را واداشته است که با شتاب فزاینده ی در کنار عوامفریبیهای همیشگی با جنبش فلسطین توطئه های خونی برای سرکوب جنبش مقاومت همچون کشتار سیتا میر ۱۹۷۰ در اردن جنگ داخلی لبنان، هجوم ارتش سوریه به لبنان و... را تدارک ببینند.

فلسطین بمثابه یک وسیله

رژیم ایران نیز با استفاده از تجارب رژیمهای ارتجاعی منطقه، از همان فردای انقلاب سیاسی بهمن ماه، بر آن گردید که از احساسات پاک مردم در مورد جنبش فلسطین سود جوید و با براه انداختن تبلیغات وسیع خود را مدافع حقوق حقه ی مردم فلسطین قلمداد نماید، تا بدینوسیله بتواند با ماسک دروغین "ضد امپریالیستی" و لزوم همبستگی بین المللی، چهره ی واقعی خویش را بیوشاند. هنوز چند روزی از قیام بهمن ماه نگذشته بود که یاسر عرفات و همکارانش در راس یک هیئت بزرگ سیاسی - نظامی - فنی - امنیتی و تبلیغاتی به ایران آمدند. استقبال مردم از عرفات و

برگزاری مراسم روز قدس و کشاندن میلیونها نفر از مردم به خیابانها در دفاع از "فلسطین" مانوری بود که هیئت حاکمه ی ارتجاعی ایران برای تحمیل هر چه بیشتر توده ها، و پنهان کردن چهره ی ارتجاعی اش در ماسک دفاع از "حقوق حقه ی مردم فلسطین" بدان متوسل شد. تبلیغات وسیع رادیو تلویزیون و مطبوعات وابسته، در هفته ی قبل از برگزاری راهپیمایی روز قدس، فتوای متعدد آیات عظام در لزوم برگزاری چنین راهپیمایی، بیانیه های مختلف از سپاه پاسداران گرفته تا "مسلمانان پیرو خط امام" و مبارزین جدیدالولاده ای که تحت نام "انجمنهای اسلامی" در اروپا و آمریکا تا یک قدمی شکست نهایی امپریالیسم جهانی به پیش رفتند!! و محاصره های "چهره های درخشان" انقلاب منطقه همچون چمران و شیخ منتظری و... همگی زمینه های لازم را برای بهره برداری تبلیغاتی - سیاسی رژیم از مساله ی فلسطین آماده نمود.

شگردی نه چندان جدید

در حقیقت بهره برداری از مساله ی فلسطین و نشان دادن تمایلات ضد اسرائیلی - ضد امریکایی، مساله ای جدید در منطقه ی خاورمیانه نیست. از زمان اجرای طرح تقسیم فلسطین، و ایجاد دولت صهیونیستی اسرائیل و همزمان با آن، آغاز مبارزه ی مردم فلسطین که از حمایت بی سابقه ای در میان مردم منطقه و بخصوص اعراب برخوردار گردید، تمام ملوک و شیوخ عرب و تمامی دولتی را که در کشورهای عربی منطقه حکمروایی میکردند ب فکر بهره برداری از مساله ی فلسطین، که در وجه سیاسی اش حادث ترین مساله ی مردم عرب منطقه می باشد، انداخت. از پادشاه سابق اردن ملک عبداللّه و محری طرح تقسیم در ۱۹۴۸ گرفته تا جمال عبدالناصر که "آزاد سازی فلسطین" را برای فتح قلوب اعراب و پایه و اساس ناسیونالیسم عرب عنوان نمود، و حتی انور السادات که امروزه وقیحانه دم از دوستی با رژیم صهیونیستی اسر - ائیل میزند، همه بر آن بوده و هستند که با قلمداد نمودن خود بعنوان پشتیبانان مردم فلسطین حمایت توده های مردم را جلب کرده و در جهت تحکیم رژیمهای خود بکوشند. و جالب اینجاست که تمامی رژیمهای عربی، در عین اینکه در سر فصل برنامه های سیاسی خود آزادی فلسطین را قرار داده اند، از کوششهای بیدریخ خویش در امر تضعیف و نابودی انقلابی فلسطین کوتاهی نکرده و عملا سعی در تضعیف آن و مداخله در

هیئت نمایندگی جنبش فلسطین جدی بود که سازمان آزادیبخش فلسطین با تصور ایجاد یک پشت جبهه‌ی مستحکم و بهره‌برداری از امکانات لژیستیک فنی و سیاسی، تعالیت در ایران را آغاز نمود. اما هنوز مدت کوتاهی از مراسم و تشریفات عادی نگذشته بود که توهم جنبش فلسطین در مورد نیات واقعی حکومت ایران در مورد کمک به جنبش فلسطین و شعار "امروز ایران، فردا فلسطین" حای خویش را به واقعیات تلخ داد. آنچه بعنوان پشتیبانی بیحد و حصر "جمهوری اسلامی" از جنبش "مقاومت فلسطین" واقعیت یافت چیزی جز اجاره‌ی کشت یک دفتر سیاسی و انتشار خبرنامه‌ی وفا بزبان فارسی نبود. "دولت جمهوری اسلامی" بگفته‌ی خود اعضای هیئت نمایندگی جنبش مقاومت فلسطین، حتی از دادن اسناد بدست آمده در سفارت اسرائیل که در آن زمان در اختیار دکتر یزدی بود، خودداری کرد. و از آن بدر با اتهامات واهی جاسوسی و مداخله در امور ایران دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین در اهواز، را نیز سرعت تعطیل نمود. جالب اینجاست که این اتهامات به دفتر سازمان آزادیبخش در اهواز از جانب امیر انتظام جاسوسی عنوان شد! اما این تمام اقدامات "اسلامی" دولت جمهوری اسلامی نبود. دولت موقت و شورای انقلاب گذشته از این چنین اعمالی از دادن کوچکترین امتیاز، حتی امتیازاتی مانند تحویل چند اسلحه‌ی سبک به جنبش فلسطین برای محافظت دفتر مرکزی سازمان آزادیبخش در شهران مخالفت نمودند. و در نتیجه چند اسلحه‌ی لازم برای محافظت دفتر سازمان آزادیبخش توسط خود "بسیاراد" فلسطینی از "بازار سیاه" خریداری گردید. این مکالهای بظاهر بی اهمیت ولی در واقع بسیار پر معنا نشانه‌ی عمق احساسات ضد صهیونیستی این حضرات است.

بیمارت دیگر رژیم ایران آگاهانه و از همان ابتدا با راه انداختن جار و جنجال تبلیغاتی حول مسأله‌ی فلسطین و با انتشار بیانیه‌ها و اعلامیه‌های رسمی مبنی بر کمک به جنبش مقاومت، علانیه تنها گامی در راه همکاری و پشتیبانی از جنبش فلسطین بر نداشت، بلکه با تکرار همان اعمال دول ارتجاعی عرب فعالیت جنبش فلسطین در ایران را محدود نمود، فعالیتی که میتواند بسادگی به بسط رابطی عمیق و واقعی مردم فلسطین و ایران بیانجامد. این محدودیتها حتی تا موز مخالفت با پیوستن داوطلبین ایرانی به جنبش مقاومت پیش رفت و جز نور چشمان شیخ محمد منتظری، که بعنوان شرکت در جنبش مقاومت مدتی در اطراف دمشق استراحت نموده و به ایران باز گشتند رژیم در راه پیوستن دیگر داوطلبان ایرانی به جنبش فلسطین موانع جدی بوجود آورد.

رفتار "مکتبی"

اما سرمداران رژیم جمهوری اسلامی در مورد جنبش مقاومت به ایجاد محدودیتهای عملی و بهره‌برداری تبلیغاتی از مسأله‌ی فلسطین خلاصه نگردید بلکه اینان نیز همانند دول ارتجاعی عربی تمام کوشش خود را برای مداخله در امور داخلی جنبش فلسطین بکار بردند. این مداخله با تقویت سازمان ارتجاعی امل در لبنان و پشتیبانی از جناحهای

بنیاب راست در جنبش فلسطین آغاز شد. در مورد رابطی امل و جنبش مقاومت، ما در گذشته بارها سخن گفته‌ایم و اشاره نموده‌ایم که چگونه "حرکت المحرومین" آقای موسی صدر و چمران دست در دست مالانتر یستهای لبنان و اربش سوریه، فاحدی بل الزعر و سیده را بوجود آورده‌اند. اما اگر برای جنبش مقاومت فلسطین، با توجه به وجود باندهای صاحب نفوذ در هیئت حاکمه‌ی ایران (جلال الدین فارسی دشمن سرسخت چمران!! و کتاب استاد فاجعه‌ی لبنان که به افشای امل اختصاص یافته و جدی پیش بنام "بخشی از دانشجویان مسلمان خارج از کشور" منتشر شد و شیخ محمد منتظری نماینده‌ی لیبی در ایران!!) قابل تصور نبود که پشتیبانی از امل در لبنان بعنصوان بدیلی در مقابل جنبش مقاومت فلسطین حای چنین فشار در سیاست خارجی ایران اشغال کند، برای ما و بسیاری دیگر که مبنای تحلیل از حکومت رانه مرفارپایه‌ی وجود این با آن با ندیکه جهت عمومی سیاستها و عملکردهای آن میگذارد چنین حرکتی بحوسی قابل پیش بینی بود. بهررو سیر وقایع نشان داد که این اختلاف نظرها و این باندهای کوچک در مقابل محاسبات بسیار مهمتر سیاسی، تبدیل به کلیت یکبار چگی میگردد. بدلیل محاسباتی که شاید عمده ترین آنها عدم امکان برآه انداختن یک "جنبش اسلامی" در میان مردم فلسطین بود، تقویت سیاسی نظامی "امل" بعنوان یکی از مشخص ترین سیاستهای صدور "انقلاب اسلامی" در دستور کار هیات حاکمه‌ی ایران قرار گرفت. و هنگامیکه جنبش فلسطین حتی از حق وجود یک دفتر در خوزستان محروم بود و سفارت سابق اسرائیل هم به بهانه‌ی مختلف در اختیار آن قرار داده نمیشد و...، دوستان "املی" آقای چمران در یادگاران سلطنت آباد و علی آباد قم به آموزش نظامی مشغول بودند، و سیل کمکهای مالی و تسلیحاتی بعنوان کمک به آوارگان جنوب، ایجاد مسجد و... راهی لبنان میگردد.

در حقیقت همانگونه که رژیمهای ارتجاعی چون عراق و سوریه، با ایجاد سازمانها و گرایشهای وابسته بخود در درون جنبش مقاومت فلسطین سعی بر آن داشته و دارند که یا جنبش را از درون متلاشی نموده و یا آنرا بسمت امیال واقعی خود سوق دهند. رژیم ایران نیز با اتخاذ سیاستی مشابه و حمایت همه جانبه‌ی سیاسی و نظامی از "امل" در همان راهی قدم برداشت که رژیمهای کهنه کار و ارتجاعی عرب از سالها پیش آنرا پیموده بودند.

رژیم ایران به دلایل مختلف نتوانست گرایش و سیاست سازمان وابسته اش را در درون جنبش مقاومت ایجاد نماید. عرب نبودن ایران، عمده بودن تسنن در میان اعراب، که بخودی خود امکان نفوذ و رشد جریانات مذهبی منتسب به شیعه را مشکل میکرد، کوشش رژیم برای اسلامی جلوه دادن مسأله‌ی فلسطین در حالیکه جنبش فلسطین تجربه‌ی ضد استعماری - ضد صهیونیستی از راه ایدئولوژی اسلامی را در انقلاب ۱۳۳۶ تجربه نموده بود، تشکل و قوام نسبی جنبش فلسطین، که پذیرش گرایشهای جدید در چهارچوب سازمان آزادیبخش را عملاً غیر ممکن میکرد، از جمله عواملی بودند که رژیم را

برنامه‌ی سیاسی هیات حاکمه‌ی ارتجاعی ایران است، وسیله‌ی برای کسب حیثیت سیاسی برای این آقایان که گذشته‌شان برای ما بیش از هر کس دیگر روشن‌تر است، شده است. ولی اگر حکومت‌های ارتجاعی چون عراق، سوریه و عربستان سعودی در این امر موفق بوده‌اند، و اگر کسانی چون صدام، اسد، و ملک فیصل موفق بوده‌اند، این حکومت و این سردمدارانش نیز موفق خواهند بود.

اما علیرغم گذشت ۳۰ سال از تبلیغات وسیع و همه‌جانبه‌ی رژیم‌های ارتجاعی، پیرامون آزادی سرزمین‌های اشغالی، و علیرغم وجود کنفرانس‌ها و راه‌پیمایی‌های رسمی که هر از چندگاه پایتخت‌ها و کشورهای مختلف کشورها، منطقه شاهد آن هستند، و علیرغم تمام بیانه‌ها و اعلامیه‌هایی که روزانه توسط حکومت‌های ارتجاعی منطقه در پشتیبانی از جنبش مقاومت فلسطین منتشر میشوند، برای مردم فلسطین این دیگر یک حقیقت انکارناپذیر است که انقلاب فلسطین نه در سال‌های کنفرانس اینچینی، و نه در تبلیغات آچنانی و نه در راه‌پیمایی‌های رسمی و دولتی بشمار خواهد رسید. انقلاب فلسطین به شهادت ۱۵ سال کارنامه‌ی خونینش باید نه تنها در جبهه‌ی سیاسی و نظامی علیه اسرائیل بجنگد بلکه باید در جبهه‌های متعدد مبارزات سیاسی، نظامی و روانی با ارتجاع منطقه همچنان به مبارزه‌ی خویش ادامه دهد. این مبارزه‌ی سخت و طولانی انقلاب فلسطین را هر چه بیشتر با انقلاب منطقه عجین خواهد ساخت و بی‌شک انقلابیون پاک باخته‌ی میهنمان همچون گذشته و مردم آشتی‌ناپذیر میهن ما نیز یار و یاور آنان در این مبارزه‌ی طولانی و سخت خواهند بود.

مجبور میکرد برای صدور انقلاب اسلامی اش به "امل" متوسل شود، و حتی فراتر از آن با ایجاد کمیته‌های اصنام در لبنان - که به استخدام مزدوری شیعیان فقیر لبنان مشغول هستند - نیروی وابسته بخویش را در مقابل فلسطین ایجاد نماید.

اما این تنها تلاش رژیم ایران نیست، همکاری با راست‌ترین جناح الفتح - هانی الحسن - نماینده‌ی سابق الفتح در عربستان سعودی و فرد شماره یک عربستان سعودی در جنبش مقاومت و همچنین پشتیبانی و میدان دادن به منیر شفیق تئورسین سه جهانی جناح راست الفتح - که همین چند روز پیش با آب و تاب فراوان به ایران آمد و سهم مهمی در برانداختن حرکت ارتجاعی بازگشت به "گذشته"، به "اصل" و به "اسلام" در میان روشنفکران عرب بعهده دارد - جزئی از برنامه‌ی "حمایت همه‌جانبه و بیدریغ" دولت جمهوری اسلامی از جنبش مقاومت فلسطین است. جزئی که همانند دیگر اجزاء سیاست‌ها و عملکردهای جمهوری اسلامی ایران بخوبی نشان دهنده‌ی واقعیت و سمت حرکت ارتجاعی هیات حاکمه است.

جنبش فلسطین، وسیله‌ای برای کسب حیثیت

اما هیات حاکمه نه تنها از مسأله‌ی فلسطین برای ایجاد یک جو کاذب ضد امپریالیستی در میان مردم بهره‌برداری میکند، و بصورت مختلف قصد دارد که "انقلاب اسلامی" را به "فلسطین اشغالی" صادر نماید، بلکه سردمداران رژیم فعلی همچنین برآنند که با ایجاد شبهه در مورد سوابق "مبارزاتی" در جنبش فلسطین خود را جزء انقلابیون قدیمی و "فراموش‌شدنی" منطقه معرفی نمایند، و بیکباره کسانی که حتی چند روز را در یادگانه‌های آموزشی فلسطین بسر نبرده‌اند، بعنوان فرماندهی نظامی، و با نمایندگی امام در الفتح و دست‌آخر همچون یک سازماندهی بزرگ به "امت مسلمان" معرفی میگردند. ابتدال و شاید اولین سردمداران سیاسی بعدی است که ناگهان آقای چمران معلم سابق مدرسه شیعیان و این اواخر مسئول تشکیلات امل بعنوان مسئول نظامی این سازمان و فاتح جنگهای جنوب، شیخ منتظری، که حتی از فراهم نمودن امکانات آموزشی برای دوستانش عاجز بود، انقلابی بزرگ منطقه، ابو شریف معلم فقه حنبلیه برج‌البراجنه در بیروت تعلیم‌دهنده‌ی ۵۰۰۰ جریک و سازمانده‌یام و آقای فارسی درمانده در انجام ابتدائی ترین فعالیت‌های سیاسی به نمایندگی امام در الفتح تبدیل میگردند. کسانی که دیروز و در بحبوحه‌ی جنگ داخلی لبنان، و هنگامیکه جنبش مقاومت فلسطین بیش از هر زمان دیگر در خطر بود، یا همانند آقای چمران به توطئه علیه انقلاب فلسطین مشغول بوده و یا از ترس به پستوی خانه‌های امن پناه برده بودند، امروز "مدافعین" سرخست جنبش مقاومت فلسطین شده‌اند و روزی نیست که در باج‌شاهانهاشان نوحه‌سرای نکنند و بدروغ در مورد گذشته‌ی خود تاریخ ننویسند. شایده‌ی سیاسی در مورد مسئله‌ی فلسطین ضمن اینکه جزئی از

هفته‌نامه

رهاائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

چرا سردمداران رژیم از افشای اسرار پشت پرده فاجعه

سینما رکس وحشت دارند؟

بیش از دو سال از آتش سوزی سینما رکس و شهادت بیش از ۷۰۰ نفر از مردم میگذرد. بیش از ۱۸ ماه است که رژیم جمهوری اسلامی بر سرکار آمده و بر صندلی قدرت تکیه زده است. در این مدت رژیم حتی پاسانهای پی را که احیاناً به یکنفر تیراندازی کرده بودند به پای میز محاکمه کشید. در این مدت رژیم علاوه بر محاکمهای عناصر وابسته به رژیم گذشته که عمدتاً در اثر ترس از بیان مطالبی که شامل حال سردمداران رژیم کنونی شود مخفیانه محاکمه شدند، تعداد زیادی از انقلابیون را در نقاط مختلف کشور مثل کردستان، ترکمن معرا، خوزستان و غیره بجرم شرکت و پشتیبانی از مبارزات مردم تبرباران کرد. ولی چه شد که هنوز عاملین آتش سوزی سینما رکس معرفی نشده اند؟ چه شد که کسانی که مسئولیت کشتن بیش از ۷۰۰ نفر از مردم آبادان را بعهده دارند هنوز محاکمه نشده اند؟ چرا تاکنون سه دادستان برای تشکیل دادگاه تعیین شده و یکی پس از دیگری استعفا کرده اند؟ چرا پاسداران محافظ سرمایه مرتباً به بازماندگان شهدای سینما رکس حمله میکنند؟ چرا تاکنون آنها را مورد حمله قرار میدهند؟ این چراها و چراهای دیگر سبب شده اند که مردم آبادان و بازماندگان شهدای سینما رکس باین نتیجه برسند که رژیم جمهوری اسلامی در محاکمه نکردن متهمین و یا احیاناً سرهم بندی کردن محاکمه دارای منافعی است و چه بسا که برخی از دست اندرکاران رژیم در آتش سوزی شرکت داشته اند و این بنظر نمیرسد نتیجه ای چندان دور از واقعیت باشد.

"مردی بنام حسین تکمیلی زاده اعتراف کرده که به اتفاق سه نفر دیگر سینما را آتش زده است و این سه نفر در آتش سوزی از بین رفته اند." (نقل از یکی از بازماندگان روزنامه آزاده ۲۸ مرداد ۵۸)

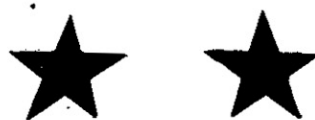
ولی حسین تکمیلی زاده با حجت الاسلام جمی و تعدادی دیگر قبل از انقلاب جلسات مشترک داشته اند و در آنجا برنامه های خود را طرح ریزی میکرده اند. مساله وقتی روشنتر میشود که بدانیم حجت الاسلام جمی امام جمعه کنونی آبادان است، که امروز بنا به شرمی تمام سعی در تظاهر به زنده نگهداشتن یاد شهدای سینما رکس میکند. بنا بر این میتوان علت آزاد شدن معاون رزمی (رئیس شهر بانی وقت آبادان) را در دوران انقلاب دریافت. سال گذشته در اولین سالگرد آتش سوزی، مردم آبادان تظاهراتی بر پا کردند و در قطعنامه ای که بازماندگان شهدا تهیه کرده بودند در میان خواستهای دیگر خواهان دستگیری کسانی شدند که معاون رزمی را آزاد کرده بودند. اکنون نیز گفته میشود که خانواده های شهدای سینما رکس که طی دو سال اخیر ماهیت رژیم را شناخته اند خواستار محاکمه افراد دیگری علاوه بر لیست ۲۲ نفره متهمین دادگاه انقلاب شده اند، ولی دادگاه انقلاب از این امر سرباز زده است.

از شروع رسیدگی به موضوع سینما رکس تاکنون سه دادستان از طرف دادسرای انقلاب برای این پرونده تعیین شده اند ولی این سه نفر هر یک پس از بررسی پرونده و روبرو شدن با واقعتهای

پشت پرده و خشم و آگاهی مردم آبادان از حقایق، خود را قادر به ادامه ای امر نیافته اند. حال قافیه چنان بر رژیم جمهوری اسلامی تنگ شده و کار بجایی رسیده است که بنی صدر رئیس جمهور "محبوب"، موسوی تبریزی را که دادستان انقلاب تبریز است و بسط طولایی در اعدام کردن از خود نشان داده است به آبادان میفرستد تا شاید با اعدام چند نفر سر و ته قضیه را هم بیاورد.

در این مدت بازماندگان شهدای سینما رکس نیز با تحصن ها و تظاهرات خود رژیم را بخوبی افشا کرده اند و با هیت آنها بر ملا کرده اند. و پاسداران نیز برای جلوگیری از افشای هر چه بیشتر حقایق این تحصنها و تظاهرات را مورد حمله قرار داده اند.

ولی نه این حملات و سرکوب و نه سرپوش گذاشتن بر جنایات هیچ یگاز افشای جنایتکاران جلوگیری نخواهند کرد. سرنوشت تمامی رژیمهای جنایتکار تاریخ این واقعیت را بخوبی اثبات کرده است و آنچه بر سر رژیم فاشیستی شاه آمد باید این درس را به قدرتمندان جدید آموخته باشد.



پرتوان تر باد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران